

۷۱۹۱۹

۷۶۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *کتاب سیرت نبوی*

مؤلف: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: ۷۸۰۰۲

شماره قفسه: ۹۵۵۴

۸۱-۵۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۹۶۵۴

بازدید شد  
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *کتاب سیرت نبوی*

مؤلف: \_\_\_\_\_

مترجم: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۹۶۵۴

شماره ثبت کتاب: ۷۸۰۰۲

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۹۶۵۴

۷۱، ۱۹

۷۶۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتب تیار شیخ و علییه

مؤلف: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: ۷۸۰۳

شماره قفسه: ۹۵۵۴

۸۰۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۶۸۴

بازدید شد  
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتب تیار شیخ و علییه

مؤلف: \_\_\_\_\_

مترجم: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۹۶۵۳

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ۷۸۰۳

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۹۶۵۴





حکما و انبیا فرستادند چون خوانند حکایت را بیان نمایند در طبع  
از بار صدف زنده آن مطبوعسم چنانچه بابت برتر شگفت شود  
طرح و بقانون سوال و جواب سمران لاف زنده علم سار تا نماید پس در میان  
شیخ محمد تقی طبیب شیخ شریعت با میرزا صدیق طبعه در مراد صحت واقع شد  
بقاعث تا ترنوشه شود

مدت نظر شیخ شریعت در مراد کتب روح نشسته میرزا صدیق طبعه وارد سیکوی اسلام علیکم

شیخ علیک اسلام و حرمت له و کبره صمیمان له باخیر و سرور و اجاب

میرزا صدیق زاهد مه قیامه لهر این

شیخ تبرک ترفیق نشسته

میرزا صدیق مولانا جبار از طبع صبح و بعد از نماز شب

اندام بجایات اشغاث و حلام صدف کشتن از بابت عذاب صفا و حکام فراموش  
و استقامت بعد آید و نه نظر بکوشش غسل با محمد پیر سران در قلمین در کنگره علمیه

شیخ شکر اسرار و جمعه ایام تعطیل در مطرب خیر و فرج یکنوز و نصیر اسرار از اذرا

میدارم در همین حوض صرف غیاث و تماشای صبح جا کرد بشود

میرزا صدیق بسیار خوب فکجه هکت روح نشسته شیخ نو صبر بعد از الله

میرزا صدیق عرض میکند جانب شیخ

شیخ با تکرار

میرزا صدیق اقدابت عجاظه اسرار و روز دوشنبه و در عیال روزگار

بوجای صدف کت ملاحظه کردم

شیخ خود دنیا محبت است جو عزت و جبروت او شمارا بظن کرده است

بجوش مقام تخریب

بیز اخید

امروز بیز اصطفی کبریا دیدم در کار سگله و

برای بسیار زیبا سرار بیز از بین بسیار در حرکت آمدن خبر را بپشت جمع نموده  
بچه معلوم و نمایان شدن کچه زنده در خندان تصور کردم شخص ایدر است یا والا ممکن  
خندان با لکه در او ایستاد و در خانه رحم بیز از ضایع لغزش او را دیدم در بالا

خانه خندان بیز کبریا کبریا کبریا

طوبه نزل دشت و شاکر دشتی انرحم لحو

بسیخ فخره دریم باب بعبق با چشمه

بیز اخید

بعد از او بیز ابراسیم را دیدم با لکه برتر از حالت او طبع دارم

هر موم بیز از بزرگ و بیز از بزرگتر در دار و موم سگله و در بزرگتر از بزرگسال  
در نضافت خندان و بیز صاحب با لکه در تان در میان خندان و در آن خند  
المعظم و ما ز نزلان زنده کانی با لکه قطع نظر از بزرگتر نفس خوشتر از آن در میان بزرگسال  
نوزده رحم سبها لار محمد عیاری جویش خباب غصه لکه در تان و بیز صاحب

کار و بیز از اولیات کرده کانی هم شریف بیچاره است یا قربان سمار

بسیخ

مخلف است همس من از حالت کبریا بیز از بزرگتر از بزرگسال و طبع دارم

در طوبه رحم بیز از رضایه و بیز و چهار لغزش و محرر زعفر بیز برفت در موم سگله  
چهار موم در جلا از او بزرگتر

بیز اخید

کوشا او را در بزرگتر از آن بزرگسال

بسیخ

نهار بر تبه بیز

بیز اخید

استه دارم حالت او با بیان فریاد

بسیخ

در حالت شایسته برود در سر سگله بلا شنگول بزرگسال

در لغزش سقطه دهنم و ایام تقصیر با بجا بیز فتم بر این کسین کبریا حسن عمر در عیال  
مانند دشت از موم در حق او بجز با نیسا اعا تر شری دو بیز دشت با کبریا مصطفی  
و یک سید خیار این بیز مصطفی در حال و کبریا است در وقت خرم عصار او را کرده بصرا  
دشت کوش میگرد و هر یک از خود در آن خرم بر حیطه تر خود گندم وجود بیز در او سگله  
با داده در میان بیز کبریا و بماند الله سباب کز آن میماند بیز در عیال بیز بزرگسال

بسیخ  
۳۳  
بسیخ

اورا با غایت فخر بجهت سبزه و نیز از آنجا میگذشتند و در میان شهر و نیز در حرم آردند  
روزگار بر سر گذرانند

بیرز اخلاص بیرز حسن بیرز حسن بیرز حسن بیرز حسن

بیاض با این کور بر سر نشسته در جاده چاک و در خوشم

بیرز اخلاص من نشینم در جاده طاعت و خاک و صبح روز مرده از جاده نشسته

و دیگر بر این مطبق نشسته که از طرف قافه در حق از فرجه بود و خوش حسن کور کور کور

بوسه در رخ از آن آسیای ز قصبه تا فرساید در جاده چاک و مرد با این مطبق نشسته

دوبان دولت

بیاض تو مرا از این مطبق غمگین کن که بخوام منصفانم بگویم زیرا که در این مطبق نشسته

تسکین داد و اطوار از آن کور از نظرش در طرف حاضر و در تیره راه کور کور کور

و در نظر انسان از کتم با جو و طاعت بوده شب در جاده چاک و مرده از جاده نشسته

حاکم از ضروریات نیست در این باب بر آن رود و قبول اقامت شود که چه میال

تاقه اگر سر کار بریزد از آنجا که از این مطبق بر سر از زراعت شاه و کها نشسته  
فرمانده بگوید سید حسن بر او حساب نیست و از من خبر ندارد با آن این خبر است

دور بصورت در جاده چاک بر سر تاقه تاقه بویا

بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص

بیاض با تهم از آنکه بر سر مرد با بنیای غدا مرده نشسته و دست با تهم حساب

از شب تا صبح معلوم است ز تر که را و دایع با برکت

بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص

بیاض بر از مردش ز هر بارش چه فساده بر مطبق خانه چاکان مردان

سید حسن در جاده چاک مرده در زراعت نشسته کور از کور کور کور

شهرت

بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص بیرز اخلاص

کار را بنسبها که آید و میگوید حقیقت است ایران مریدان و آن کار دان

از آن معلوم شد چه قدر در این نوبت برسانید و بعد این وقت را بنظر از خود  
بسیار با خیال نفس اماره بدین احوال و مجلس از بزرگان را بگفتم  
چنانچه روز در اوقات نظام از این مهلت میگذشت در این ایام  
که فرستید بجا بر سرین ملک از آنجا که آن روز که ریاست لکما بود  
بوقت که در این ایام که در این ایام که در این ایام که در این ایام  
ادوات نوبت از دست میگذشت

بیرز اخید عجب سخت این مرد آنگاه که این نصیب کردی  
تو هم نشانی بخوای میندی هر کس برش بجا مرافقه باین درجه  
خبر ۲۰ بیست نفر این قدر بفرمای اگر خود دست پر خود را در میان  
نخواهید

بیرز اخید ای باب تر از این نواز کجاست  
بگذرد و قایل مردم برش از حالت مردم و بیم که در آن  
از

۵  
تقریباً سه برهان رفت هر یک از آنها میرزا علی رضا نویسنده که قاضی بود از  
چند برکتی که میرزا علی رضا در این ایام از آنجا که در این ایام  
بطول آید

بیرز اخید وقتی که قاضی میگوید باید همه من از آنجا که در این ایام  
در این راه می جوشد که بر این بزرگان که با این ایام  
تقریباً سه برهان رفت در این ایام که در این ایام  
بیرز اخید بیرز از دره بطول آید

بیرز اخید بیرز از دره بطول آید  
در این راه می جوشد و با این ایام که در این ایام  
دفعه دیگر در این ایام

بیرز اخید عجب کار است که در این ایام  
در این ایام که در این ایام

شخ  
آید که وزیر مرحوم مرد بزرگ بود تا آنکه سرشته در دنیا  
هم داشت و در عین شکر سوره میرزا بنحو ثبات لکن نه تا طول کشید وزیر بوزار  
فرودین رفت و سر کار میرزا را جواب کرد

میرزا خلیل  
و قد و بهیم محرر جبر حسنین اجدان

شخ  
با خبر آنکه میرزا امیر مرحوم ماتوز فرودین رخ سر کار میرزا

سلیت خود بر پیش میرزا غفار محرر اجدان با نزلت آنکه کم معروضت در خواسته  
بم رسانید دست میرزا غفار را از کار کوتاه و اینک میرزا غفار سرشته در اورد  
ایلات فرودین حاضر بود مجلس مجامع نفعی است که از نیک امر میرزا بر او

در عهد اوقات نذاکرت

میرزا خلیل  
بفرمایید این تشریف را که ام با انصاف بیان کرد

از آنست که خبر آنکه دنیا و آخرت بیینه

شخ  
و قد و این محرر جبر حسنین بوزاریت از نیکه و قد و

مرحوم امیر سر کرده آنکه در بجه بوزاریت اجدان امیر سر شده و امیر سر کرده  
چون حکم نشانی بسبب با حکم امیر مرحوم میرزا آقاخان صدر عظیم در اتمام امر  
و بسبب مرحوم به سالار با فایز زانین شکر نویسی که نه از مشت با فایز

ترضا عذر نویسد که وقت بگذار بر آنچه سرشته امیر سر کرده امیر سر کرده  
ز قه تبی که در نیکه و کوچه امیر مرحوم به سالار و خصولت و تن با عموم آنکه

کار بجا رسانید و مرحوم به سالار او را بنگار و در گردش با بجا رسانید  
میرزا خلیل

دست فرمود روزیکه میخواست بکنان بروی در جلا بود

فرستاد چه بجا رفت خوات که حکم نشانی بر دم و چه سلام نوشتن

در سلک ملاجه از جبه فرستادن بجه نه امیر جبه فرست خوات بجا آید امیر سر کرده

بوزاریت سر کار میرزا را با دستها معروضه و از آنجا بجا نظر امیر بر وضع نمود

شخ  
با تبی هم از نصیر آوردن بجا اطلاع دارم همان روز

نقمان که بوی یکا و میرزا آمده بویه بقیه سبب نیاید چون در خفته

نیز شکر صفتی است که در غلظت نفس چهار نهار چهار نهار و در جبهه است  
ما شکر هم شکر است که سر کار میرزا شکر در در و شکر از آن است

بیرزا خلیل از این قریه در شهر است که کله

بسیار خوش قدم می باشد بعد از آنکه در نیت نیکو است و گفته اند

شیخ بر حرم میرزا در همه جا معروف است

بیرزا خلیل خوب حکایت بود که در شهر است که کله

و او دست بظرف نیت

شیخ چون در کتبه دو در می رسد سینه او کله است که او را کله

به با او حرکت می نمود در به با او حرکت می نمود در به با او حرکت می نمود

بکنج می رسد چنانچه هر وقت بر او راه می نمود او را غنیمت و حالش در کار

مشورت فرستاده و بر او راه می نمود که در کتبه است که او را کله

از در حال و ضریح ممنوع و در جبهه او از قریب به چهار دانه کاغذ رسیده است که

دستورالعملی که جناب شرف و الله تعالی می فرستد در این باره بود و در

جبهه نوب استراحت و باقی آن قضیه باشد که این شهر فریاد است که

در جزیره نوب میرزا این فریاد نوب است که قریب است که خارج از نیت

منفعت نوب بود و شکر در راه است که خارج از نیت است که بسیار فریاد

شرف بنظر لازم نیت

بیرزا خلیل عجب مرد کار دان است که همه در نظر مردم مجهول است

شیخ خداوند کلمه است این حرفها و نیت این نوع عملات او را خیال است

که من با او در جمله در با ششم در مسجد که آقا علی شکر او را بنام الله در

بیرزا خلیل نفس نوب در نیت است که بسیار است

شیخ چون بان وضع کار در اینها و صلاح جوینها قهر بر حقیقت است که

بر حرم شکر است که میرزا با آنکه در حرم نیت او را از در جبهه است که



مقام رسانیده بخت در میان مردم سه ساله و این سر گفتین که نموده بودید که  
گفت که این گفتن از نظر در حق نگید که گفته شد چون ماده را غلیظ و عذرات کفالت  
در صورت عرض نمود صورت و نه صلابت و حالات این سر گفت که خواهد

که اگر که بفرزند است بجز من نگیرد و مرا در مقابل این سر بکار بر چون این طور  
مردم را از او رو گردان و کار بکنم در طایفه که در وجه سر نویسی با شما که  
بیرز خیل بیخ شارا بخدا در حق این سر که مردم هم سچو خفته از او بفرماید

بیخ شارا بخدا در حق این سر که مردم هم سچو خفته از او بفرماید

تا بعد بر بخت کرد در مجلس و تا در نیرید که کس بیاب اصلاح و کارش از در حق  
بجرامش از قبیل میرزا علی رضا و میرزا امیروزیر و وجودان با شرمین الملک مردم  
و این سر که مردم سه ساله به هر چه میزنند و به مضمونهای تنگ میگوید

بیرز خیل با راست فرموده کار میرزا از دست بر میگوید بخوار بر آید  
آنرا در امتنان جان و زنده باخ

در این فقره و حق بسیار است بجز آنکه است در حق او علم  
کرده و آنچه شایسته شان در وقت و مهر و زینت است بفرموده

بیرز خیل از آنچه فرموده با منصفیست

بسیار در دنیا را نزل داد و لا و حسن گوید در کار میرزا  
باید تعاضد با تامل از اینها باشد ملاطفت تمام نویسی که بر صبر خود استحقاق  
فردی در حق میرزا خیل

بیرز خیل شیخا نام را بجز از اینها با منصفیست

خود را چو بر تیره جان دید رسم هر از میانه بر سپید  
بر فردا است ساکن کینه خطه کشید و گویند اینان در دیده کور  
از بیم زبان خلق برید اینسک نزار مردگان را بیکت و بجز حرف اول  
هر کس که بدید وضع کارش بر وضع جهان دون بجز بر بی این نکل  
خبر رو در کتب نوشته بوسیله بر نزل سکوت بود در نظر خود نضار خواهد



کس از شرفه بولونگر مات میرزا مصطفی اورا بتوب کید و قدر کلام  
فرمودیم چون این دکلم میرزا مصطفی رسید و نه احمق این لبت در خور  
غیب و حریت یہ اپنے خوات مرحوم سہ لار در نا انحراف و توبت  
یہ ہر جوش یلم چند نمہ بر کار میرزا خزان را بہان و ذرت ملاکت  
و کیر لشکر من غایت نہ چون نہ تا کہ نش و بزایا ہما سر و کشت  
لفظ محرر را خطر کشیدہ نہ ہر را بنامہ اقللہ این دکلم مبارک تنہا  
و فر لکھا ر شرف و ایضاً آدم لقم مبارک محرر رقم کشیدہ این دکلم  
طکا از لہ زخمہ نو کتا دکلم محرر در زیر طسنا کہ ہم معلوم شود ہمہ دہرا  
دادہ بونہ بم ہا نظر طکا از اختہ ہمہ فراتر از قدر و خود را و کلام

میرزا خلیل شامی حقہ این طور شد

شیخ بزات مبارک نصیر ۱۱۱۱ با کم و زیاد است ہمہ نعمت ہیک  
ان خزان حاضر در کرا حملہ کلمات مغلطہ کنندہ نزد حق این نصیر

دیکہ اصغر صی لکھا بہت  
میرزا خلیل  
از برای منی حقہ نہر علم این شرف صابی  
در کمال تقویت و تار ہر در نہت ہر سہ خود را با صدق و حقیقت و در  
در میان مردم شہرت ملاکہ اصغر از کار شہر ہر ہر نزد  
شیخ چیز از این دیمہ و بجا طردارم ہر معصیت طردارم  
از بیغ غیر غصہ و در قطع لفظ نصیر سہ ہر انصاف کشتان نزلہ  
میرزا خلیل شہنا در نہت و یادیا ہر ان شہو غی غلو فرمودہ  
و بچست ہمت ہما تر فریادت سرور

شیخ حیف نیست تو نام بہ مردم عوام و بارہ شہر ہر در ہر در  
بہ نظر این شرف ط ہر کتم اگر نہ بنا کتم با معلوم کردم ہر نہ شہر ہر نصیر  
عبدالرفیق شہنا مغلطہ شد ظلم و تہرہ از این شرف در بارہ غلام اصغر  
کینا بہر آہ بہت

کینا بہر آہ بہت

بزرگ خلیل  
ششما این کلام شش زبانه را بر لوط و این نسبت نماید  
و نسبت ذنوب یک کفر و اکاد و زندقه

شیخ  
من بکاره از اندازیم آنچه در کتب معتدله است  
بیان کنیم غرض در صحت سه چیز است که شد و لهذا باید از باب  
آنکه کسی در صفا و عقید و عرف در سایر مطالب معنی نماند باید

بزرگ خلیل  
اگر نمیطلب را تمام برتر از همه بر آید  
من گفته نیکو شمارا در گوش خواهیم کشید و من بعد آنچه بفرمایید  
بان خواهیم داشت

شیخ  
نموس اول لکه مقام امامت بالاتر از آنست که تصور نماید  
باید این علایق و زخارف دنیوی بر همه از اقبال ان انبساط یا از ادب  
از جاری صفا فرمایند که این نظر است این صدره شیرینش من تونه  
بیم محت اب است حاشا و کلام حضرت با عیبه علیه السلام در این صفت

رضای حق بران مستحق بود بکار بران مستصواب باشد تا آنکه خایب نام را  
مانند انشال یا نیده کان با یکدیگر مقام سر و هم سر بر یاد عو خود ناما و دیگر  
نظر آید طالب ضار حق لغت و محو مطلق نه لکن اگر دنیا را از نام کم شود  
و یا خمره از نام کم تا قیامت در نامه و زار شوم و فریاد و قسور  
از زبانه چیزیکه محبوب مطلوب شغیر مانع یا ناست و سید فرزند  
حضرت سید احمد از حضرت دیار من تصور ملک در غرض حضرت است  
و غلطان اخراج شرب در روز بهر روز در بجا نه در نما کرده اظهار نظم لغت  
کار بجا رسید در آن کس و خط اطفال ایشان از شمر سرد و ملا و عدم قیمت  
و غذا در پیش رو و اینها جان پاکه جو زمان ازها در زهر با و ولایات بعد  
متفرق شده تا بطوریکه دستور از مرده و زنده ازها خبر و از تر نسبت  
صاحب عیضان بقیره نهجاه شصت سال در میان مردم بزیر و ریاست نموده  
ازیم طلبکاران بعالق و دیر بزور وضع حق تعالی در سبب از آنها مرده و

زیاده از نهمه در خاتمانه بحقیقت مقرر است ۱۲ از این بصراف ظم و غیر مردم  
رسیده که بکن در دست نیاید هر کس از دنیا رفت تبکانش را اگر از راه برقی  
گشته یا باج زنی بر سر نه بجات او دیگر فرقی ندارد و این اخراج است  
انتقال است سحر زنده بر سر میزند و گشته میشود

بسیار خلیل  
از این شوق چرا این به ظلم و ستم است

شیخ  
برودت

بسیار خلیل  
در جبهه کرامت

شیخ  
عداوت و بیعت

بسیار خلیل  
عداوت با

شیخ  
با غلمان در هر عشقنا و عین صفا

بسیار خلیل  
سودت از چه راه

شیخ  
بگویم که بگویم چه از راه در حق سبحان خود برسد

بسیار خلیل  
و قها در این دست ابر دست رسم این بود هر کس از طبقه بود  
بسیار دهنه اگر او را در فام داشتند آن نصیب و بواسطه آن بود و او را  
به بسکان و طائفه و اید و عشیره او اگر با غیب بود و کسی از دست کسی را در آن  
بر کبر و کبر و حال شایسته بود و هر شایسته از زنده را در حق دیگر  
بسیار خلیل

شیخ  
بهر طایفه حضرت که بر حسب بیدارت شوند و عمل از ما برده

بسیار خلیل  
بسیار کون خود تقسیم نموده

بسیار خلیل  
این فریاد است از هر کس که در شوق است اگر بخوانم

شیخ  
شمارانید بکنم با را که نیست اگر بخوانم نصیحت کنم تمام قبول غدا نیست

شیخ  
یا از جمله آنها عرض بویست بیدارت و نصیحت را در حق هر کس که در حق

بسیار خلیل  
بسیار صحرای بسیار نموده بسیار از اسم سرشته در دست و حاضر است

بسیار خلیل  
الکلیام بحر انعام و قها در ادک نصیحت بسیار از اسم

بند بنام شریف کردم و از بر این وضع پیشانی او بسیار چیز است  
درست با او نشانی دارم با آنکه هرگز صاحب زنده گمانا اول وضع بود  
از اندر حلت الامر عجب سوگند بیهوش از حراق عیب سرشته دارد در  
مردم که ربه حال مدینه میکنم بکار و بر این روزگار بواجب منقطع و در  
و کار ممنوع است

شرح  
با این قصه را انصیص است قصه اگر کار دلیده

و شرف شرح کار و آنچه را بیان کنم

سیرت خلیل  
بصحت تمام این محبت نرسیده و بر جان و دلم  
میخواهم بر آنم بچگونگی تقصیر میرزا ابیلهم اسکندر تبریز غیبت شرح در  
سورده که نشسته قریب ده نهاره آن از احوال و فانه و زنده گمانا که  
رفته نه اجمعه دهنن و فیه این فقرات از بر آنقدر عاقل که در واجب است  
بچه دگر از لغات حکیم سوال نموده حکمت از کار او تر فرسوزد با ادیان چه هر

بستان در نظرم نایستد که از آن برینتر کردم و این همه موعود بر  
و چنانچه از دستش رایده سر زده از آن گت ره جوای کنیم  
شرح  
کتاب میرزا ابیلهم خطای است درین چند غوغا و غوغا  
سیرت خلیل که ام کتاب است

شرح  
صداقت را در سرفه مسکنه در بر او نعمت با حقوق بود  
تسلسل

سیرت خلیل  
جناب میرزا ابیلهم

شرح  
بحق خدایه اگر درین سرکه منظرم خبر بیان واقع مطابقت  
سیرت خلیل این فصل سیکه در جزوه تقصیر خطا و جنایت شتاب

بنا سطر است در شرح و عرف و لغت محدود و سخن و عاقل  
منقح غایت و حرمت است

شرح  
در اوراق همین است که مسکونیه و در حق این بما نصیه

بند بنام شریف

بیرز اخید  
بجایت خیا خرابت هله آسه دارم فصد و شرف

بیان قرابنه

شیخ  
بیرزا ایلیم بیرونم سینه زک تور و برتر چه سال در

هو امان و نصیحت وزیره نقی امان سردار و درجیم بیرونه و فوجا

این دولت قوی ثروت حکومت عثمان و نصیحت بیرونه بیرونه

مش ایله سینه بیرونه از سنان هوشان بطران خواسته اورا در کسب کمانه

غلام کویونجو چون بوز در صفت هر تیر بلطه خوب بقیارتن بر آفره

زده حمد اعمال و اطمینان لهه کلبه امورات متعلقه بخود را درشت و سرزده کمانه

باو محمد نموده دشمن فرموده اگر از میرزا مصطفی عمر تقی و عثمان در امورات

دست نیاید و صد و بیست و نه در بیرونه و در سینه سیاحت و عقوبت باشد

بیرزا ایلیم حال وقت و رسیدگی در امورات نیت و سرزده کمانه  
سپ نمودن آنکه فق و در در راه هله و با نصیحت افاق ناک

مهر

بیرز اخید  
قصره و ز در بر نقاد و نکلر و با نصیحتان

دگر که ام ات

شیخ  
همان قصره و ز در اسباب خرابه میرزا ایلیم

بیرز اخید  
یع میرزا ایلیم مرتکبان و زورتنی

شیخ  
خیر میرزا ایلیم و زورتنی و قضاوت

بیرز اخید  
بسر در دره نزل بر با نصیحتان ملا کرد

شیخ  
سرکار میرزا مصطفی و کلبه

بیرز اخید  
قبایات و احکامات دیوان حاضرین سطر میرله

که نرسید مصطفی و دی میسکینه و میوایب و میوایب سینه ایلیم سطر می شود  
و خود شازده سعید

شیخ  
تمیز سن بر کز حرفت معنی نبرتم

بیرز اخید  
حال و اتم چه طور است

شیخ نیرانیه

بیرز اخید میرزا مصطفی و میرزا ابراهیم با هم در درگاه

بوده که در آنجا معلوم شد میرزا مصطفی از زریح آن در دریا کباب

میرزا ابراهیم ملوک لنگه و با و داغ جلوه زده شده بود و همه

و نند و نصب او به پسر و کس که کلامه

شیخ افرن بر تو و بر مردم قسم صد هکزار افرن بر هم و ما

که بسیار مرد با شغور یا تحفیر میباشد

بیرز اخید شوخ و فریاد

شیخ نور نقره در دره کله با قصه توان در خیمه

کر مردم سپه لاری و از آنوقت اما زمانی نهفت موی کلاه

بغراق عرب از شانزده سال سجا و رافع و خود آموخته

من مکرر سمید ابله را دیدم در کسب تان و ز نهایت اعتبار و حمد و شکر کلاه

بیرز اخید

که در خبر میرزا زاده نوه سید حسن کوربا

به قدر حاجت لازم داشت و سفر فریاد بر سر نخلان و کهنه از روز نقره برگردان

بیت از برادر خوشتر ما نقره و ای باب جان خفته شود

شیخ

نمیر خفته عشقت به هر کس بر خیزد اندک دنیا

و در نه مال و دیوان باغ و کهنه حجاز باغ نام کرم صوم زردا بنویس مجامع برادر

حج از بند هرگز که دور از خود استکار نخواهد کرد

بیرز اخید

هرگز قبول نمکنم

شیخ

اندک لنگه چهار دستگانه بوده کشتن ز کهنه نقره ز تمام

و همان با سردار بر کله زره بچهار فریاد و در فانی ز سر دست و نقره مردار در کلاه

از کله و سردار به صند خان با سردار و در آن محاربه چشم نشانی است به نقره با بیهوش

تا آنکه آن شخص به بنام خود و طایر حاجت زرد زردا در صفت به عزیزان کلاه

بیرز اخید

کسیل کورامن درت شناسان دارم هر چه حس



کنس پس خورد عالم نیت چگونه زیر این بار نیت

بنا  
اندک لکه میرزا مصطفی چون نکر میرزا علی رضا بود  
میرزا آخوند میرزا علی رضا که چهارم نام باغ زن او شده و آن دختره اقمیه نام دارد  
او است بر او کمال تسلط بلکه هر چه درش گفت از او نیت قبول کند تا میان مادر و  
میرزا آخوند باغ بی خطه بسیار نام و عروس و کله لک است بی خطه است نه در ذکر  
بسیار بود بعد از آن پسر بر قرقر نیت بخانه دختر فرستاد و پسر از آن محروم باز کرد

صنعت ذخیره باغ مختصر این طریقی

میرزا خلیل  
میرزا علی رضا و قرقر در کرمان و معتبر بود و بی نوعی دختر نیت بر سر کرد

و نکر بر سر نشو سر کرد

بنا  
اندک لکه این دختر را صنوبری نامند که نیتها در زار مالک است و نیتها  
گرفته بود تا نیت لکه تا پنج شکر کبر بود رابع لکه هر سو آن نیت را در میان باغ  
بسیار صنوبری رابع لکه با نیت رابع لکه عرق نیت بر نیت بر نیت و با نیت رابع لکه در نیت و نیت و نیت

مکتوبه

و در این تحقیق شایع چه

میرزا خلیل  
با راست قرصا نیت غیر خطی در موضوع کردم

بنا  
نیت این قرارات که سر کار میرزا مصطفی در مال

بقای نیت بجهت غلظت نیت کوب دو سلف و با نیت نیت بقا صادر کرد  
در همان آنجا نیت بجهت حرکت به حرکت ماز تا در آن وقت کار کار فرستاد

مقرن بر نیت نیت نیت نیت کوب دو لکه نیت نیت کوب صادر کرده آن نیت

در نیت سر کار میرزا نیت لازمه کمال سم موضوع نیت نیت نیت نیت

سر کار میرزا نیت دو نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

و نیت اعتبار نیت داده به نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

تمام و کمال نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

مال

میرزا خلیل  
با این نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

شیخ  
بر از لکه نقره فرسایان بقا و کفایت تحمل و در نملد و نملد  
بر عزم سه ساله عرفان سر کار میرزا را خوانده از کیفیت و چه استفسار نمود  
در طالع و خوش و استیضای کفایت و معجزه که در سخن بیان گشت که در عزم سه ساله آقا میرزا  
خوانده شد بر این سفر که در بقا و احسن نتیجه منتهی گشت که آنکه در نملد و نملد  
از من دیانت نموده و این هم نوشته بخط و در عزم نوشته بر عزم سه ساله پسر در آخر

این طور دیگر واقع نشد باین سه ساله طایف من نمرم

میرزا خلیل  
بر در این بیان و توضیح در در میرزا اسکندر صاحب

شیخ  
توجه شما بصورت ظاهر این مرد گفته کرده لورا باطن  
صاحب شان و عقول و شعور و فراست و معقول و رسم بر کمال تصور  
فرمانیه حالت بازر و نظیر او مثل صندوق طلعت و معجزه  
نجات باغ نجات آمله و بنسبها کار در وقت مرحوم سه ساله که در  
پدر حسن کور که از سر سفره منما کرد و مادر نام از کرم خورشید و قوال

دلالة نفسش و جاش باز توقع نمرم و جاش و جمله امیر و از سر کس

بنامیه  
میرزا خلیل  
میک دارم بفرمایید بفرزاد اطلاع

و اقبایان این دزد در جواب سه ساله گفت

شیخ  
صد هزار قسم جلالت و کمال بر زبان جاری کرد  
صیح خبر از این مطلب نزارم نظر بفرمایید تا حدی که منظر را آقا فرموده

اسحق این شد بشیبه بمثل است

میرزا خلیل  
مولانا امروز جلالت و فراست و در زبان نملد  
از شنیده و سگ است حال بر بر ابر منت از بخت دارم و امروز در حرم

چهار شرف با خدمت شاد است هر اکون بفرمایید که آنکسیت صریح بود

شیخ  
کوشید سخن با خبر نو کرد داشت و طوره خدمت بهار بسیار  
فاطمه بهبه آن نو کرد محول بود قرار آن نو کردم بر این بفرموده در دو

در این نمون قاطر بر او سرسخت زندان از آن رو کوشه بر آن حال  
 استحضار بهرسانید بنحی تا خبر اخبار دادند روز محقق تحقیق و کشف  
 این صلیب عقیقا بطولیه رفته و پیشغول تیمار هر تراک آن کار است  
 متعجبان دید آقا و خلق بهمانست دخول در مار در راه و عایدین  
 در کا هواره بجه و امان را بر رو کف قاطر آنرا خسته قبیب رکود و دست  
 بر پشت به سوز قاطر کردن برداشت تا جبر صله را داشته تباها پیشتر از کرم  
 دست بر اطراف قاطر کشیده گرفت تا جای که در این قیاس قاطر با کشت  
 کرده برده از رو کار بر گرفت و از او سوخته و سوال نمود این چه  
 خدا فرج رسد و من از اصحاب قطانت در باب شغول است شمس نو کرد  
 استیضاح و معنی در جاب گفت من شغول تیمار قاطر بودم و اینک مباحثه فتم  
 که ام با جمعی از اصناف این را در اینجا خلد کله بر قمره خواست بر او  
 که با شرا این عمل خرد که نخواه بود بر هر از نو که فروده مسکنست در محبت خسته و

دو کلام

بر او سر کار آمده لکن کس تصدیق نکرد خود را نیز از من مشغول چه سکه کرد  
 خود استم و مردم که من این بسیار باران فلام نموده این نمون کار آور  
 بر آه نو سیر سر کار میرزا ابراهیم برنده و خولا کیرن من خوشتر شده  
 کیرنزه خولا کیر سر کار میرزا ابا انجالت به فرسار و خجالت بر مردم  
 میکنند بجه مظهر و سبک تا قسم در این از این قهره اطلاع نزارم و اگر  
 بعد از این مردم بخوابند این نوع حرفها را در حق من بگویند و شما سوخته  
 نفرمائید زنده گان من مشکل است

سیرز خیار و فعا عجیب بجا و بشیرم مرده است دفعه بانه بول  
وز او بر گرفته

شیخ تندر از رو باه گرفته مرغ سمن و از حاکم  
تندر نیمه و سوجن مستعدان پس گرفت که کرده و خا و جام مغز و کوزه از خا  
سیرز خیار خیر

تین از کسی که به همراه بر در سفر منما مشقت جو کنیم  
که آنرا دگرزان کرده چون بختی بریم و در نکلر و بانفستان وجه نقد درود  
بر آن بکنند و بنابر زانو می توان گرفت شد لکن هیچ نرود و ضرر نرود  
آقا سحر خیز در ضایع بیک مللعه

بیز خلیب مولانا من این مطلب را بر سر گذار تا قبول منگم بلکه  
مشه در آنجا جان فراتر با دو نفر دیگر خوانند در راقا فروین آنها که  
دزد گشته برشان را سوزانند و تنها را بریده زشان را بر کشته  
بیز از مظهر هر نکلر و بانفستان در در کرد و معین ش بکنند زانو و  
بسی مولانده از او نشد یعنی چه

تین آنکه سخن ذات در بحال و نه لایزال و بی محدودیت چهار بار  
بسمان مراد و امیر و ولایت سلطنت امیر المومنین و در جو بس  
حجت عصر و ارواح نرکان دین و آیه حضرت رسیده المومنین و عرش و کور

و لوح و م و بیس مکمل و فیروزه و طلا که استارها در  
وزنرگان سلطان عهد در این سخن اگر چه بر لب ظاهر مردت جو  
مضا هر رسند به غیر با عقدا و مردم حکم نوح و عمار است طهر سورا  
اسباب در و غم و است و کشت و و از برون چون قبر کافر بر حلال از درو  
خدا غم و جد ز نغمه است و از آن خلقت و بر نظرت تا قیام قیامت  
بخت نشون بچاره بخاطر و شرم و کز زم تناسل خودی و کسوس جو  
کاسه بر طلا سه سست نیمان تحت زبان پیه اش کجوش نونت خوا  
مردم آزار درون است است نظرت ابرین شمار برت روابه صفت  
در و کور سره را و در و بر حقیقت کثروم طلب بیعت غا از غصمت و طهار  
بیتابه بسیاره زهنر باره خارج از ادب اشوب طلب دروغ  
حقیقه خود کوش بر با انصاف با ظلم و انصاف با لجاج و غما و کافرن  
باز ترقه و اسکا و بر طمع با قناعت با صدق با عدالت سر طلب

هم که پیش مسلمانان خارج است و هم از نه اهل کبر و هیو و نصاری  
 و مجوس متکبر و تنم که این بر سرک با دین کبر و هیو دم کردن  
 بود مسلمانان که سیکو به خلافت و هر چه از او بشنود و هر چه از او  
 آید از آن است که خون صدمه بشناسد و دست و پاهای غلام از او بر  
 معتقد بنده او معتقد و مساوی و کفر عیال است و همین قدر در بر آن صد  
 سن و معشش کافیت که در سال قحط و غلا و زلزله و خمار و سبکمان و در  
 بر آلاء اسلام رحم نموند و بعد معتقد در بعضی امانت کردند و آن حرام  
 ازل و ابد در سحر و سحر و اسباب فراهم لطفه صد نفر متجاوز از صاحب  
 منصب و غلام کفایت راه هر یک قنای بیتان و کمال است چه گفته کرده  
 صاحب سینه و نصیر عیال و طحال بعد از تخریب کرده بود <sup>انها</sup> و هر چه  
 در حق پسر و ششم است و نوکر خسته و هر چه در حق پدر شریک خواره و ضرر  
 غلام سایه و پسران و نوهران همه متفکران و کسر سندان خود از روی کن

و بنده اند از در غاب بنده آب فرو نشود و همه کس و سرانگشته فاقم  
 بر قتل و نحو هر که اهل کفار است بجا حاضر و نفاذ مدله خواهد  
 یسر از خلیل آه آه جاب شیخ شریعتی تا تکلیف را از یاد  
 و مراد خیالات دور و دراز و وسوسه از آن خنده این ملعون با  
 صفات ذمیه تیغ و صراحت او که چگونه خود را بوضع دیگر در میان مردم  
 جلوه داد که بعد

شیخ تیمور آتش بر دم افروخته و ضرر از خاطر دل بود  
 بر یادم آورد و ضرر من صبر و طاقتم بر با گرفت و نوبت هر که بیداد  
 اگر مسلمان میداند بدین مظهر و اگر ارضای سنجوا از پنج و صلیب و اگر  
 آتش بر تن عثمان بر روح زردت و اگر بت بر تن بت بزرگ  
 که بجای در سال قحط و غلا و سنوات بعد از این ملعون مردود و با مرد  
 با دین بر مردم دلداد که که در شهر و شبیه از یاد بختت نام میرسد <sup>حضر و در شب</sup>

بیر از خلیل با بر دست کرد و خورد از آنکه میگوید

از آن لان مولانا شایع شریعت نیامده احوال و افعال نما  
از بر این حاجت است مگر آنکه مکرر نما و سایرین را از قسم حلاله

نه فرموده که اگر چه در مقام راتر و صدق باشد چه شود محض و مسیحا <sup>فقط</sup> ان

همه اغراق و قسم خوردن افراط باید بفرماید آخ و آخ و آخ

و ای افسوس افسوس و اثر بیجا و اثر بیجا

شایع <sup>شایع</sup> آقا میرزا خلیل ضریح بسیار ضعیف از آن یک کلمه <sup>ررره</sup> گوید

بجز این است از آن بیستها افسوس در حق تو برده زانجا کشید

و هیچ تربیت نشد از آنرا ملاحظه کن من در باب قلم یا نو کردی و آن

یا خیال بسیم چشم و هم شایان با این مرد درم به بخوام نه او تو فری

و مضمون سازد که نه معامله و مکرر با او در میانست در نه خود و مکرر

بسیر و نسبت از صفات ذمیه این حرازاده همین قدر بره نسبت شده است

و

توفیق او نیست سال است اطفال غلام از هر چه از کرسی و در در هوا و

تفرقه و فاقه در پیش بر و ما در جان مگفتند جوانان از آنها بولای است

تفرقه شدند که استنور از مرده و زنده آنها اثر و خبر نیست

بر این از آنها از رحمت کرسی و بنویس و او آنچه بکاران در کوزه <sup>فقط</sup>

نمفردند آنها صکره ده نفر با وسیله و سبک بگردشها در سر کوه و کوزه <sup>فقط</sup>

و بعد بکند و احوال فرستند حق لام حسرتی که نیک از خورد و شد و <sup>فقط</sup>

اگه از او پوشید بر بیان و حیرت عار و گشتند بخوردن بویجه و غلبه <sup>فقط</sup>

سینهها برستان در کج خرابها بر نه و عریان لیر بر نه این <sup>فقط</sup>

خاها خراب گو و نونها کردن گرفت و یک صاع آباک و آبکین <sup>فقط</sup>

در شهر یا ضریح لکسته

بیر از خلیل <sup>فقط</sup> بجز احکام نیست در کمان صبر و بخت و وجودم <sup>فقط</sup>

رخت در خلدت و با چنین صعوبت و سختی که از آن مردم میخورد <sup>فقط</sup>

چشم از نور بر او نشسته مشغول کرد و دیگر نشانی از تیر و جبهه و  
بجز و عیال و در دنیا و دنیا

شیخ  
اینست مطلق و مجهول محقق اینست صریح از بر بر بر  
نزد کرد دیوان که مایه خرد و نرف اولاد و اجداد است ز نرگان کرده مردم  
بزرگها کفله بسکونه بجایا یا بنور و شرمسیر است که زین نماید و  
بگرم کسب و کرامت قدرت و قوه اگر شمار از وظیفه و وجه عبادت و نماز  
و نیت ممنوع کنند میتوانند کن سر بر ما بید

بیرزا خلیل خبر

شیخ خیر و زهر مار حالت آنها هم مندرج

بیرزا خلیل آفرین بر شما که در بقول صفت و با حق نطق حق  
بجانب غلام شکر است و در دیگر حکم مقرر و مورد و نور خیر و خیر  
بغیر است ایرا و یک بر غلام در بنای با حقا و در اول و آمده

بیرزا خلیل

بیرزا خلیل  
این فقره مسلم است که از انبیا بر سلطان  
کیودرث الاحال هیچ سلطان دیالت و رافت و رحم و مروت و  
اوقات بر او که ندر و عزت و ریح ظلم ظالم از مظلوم و ضعیف  
نماید حضرت شایسته عالم پناه و قرون بدست از در بر آورده  
و نیت و اکتی در اجراء بر سلطان و اصلاح همام و احقاق حقوق و  
در سیکه در امور است و عهد مدینه منقوب و هباب بر مردم و مردم  
کلمه حق مانند سید عالم بجهت هیچ سلطان دست نروده چرا سلطان  
مراتب حالت خود را بنا کی بر سارک شرف و منفعت

شیخ  
حرفه بقاضی کمتر و قاضی بحساب ملوک آورد در و با الهام  
ایران شاه است نه لام و علم او همه اشیا محیط است این  
مردم بقصد در غیر خشم زبانه از شما که نملد نفر حاضر بقصد و  
حضرت انصاری با آنها صفات خدایا انکار کرده علی شاه

کثرت و خلعت از میان رفت میرزا مصطفی با چهار صد سواران  
 زنر کلاه و اسباب ظاهر و آن پیش و مال و آن نصب و رجوع عامه <sup>حکومت</sup>  
 نو بر سره مرد و پسید بخت ساله میرزا محمد علی با کلاه نایب فلک زوجه خانه  
 و زنر کلاه رفته بر سر میرزا عبدلیم سر رشته دارکند که منصوره دریا <sup>ساق</sup> منقود  
 و یک سالی رکنر حکونه تهراندسته با این ملعون اید و از ل تقاب کینه <sup>حقان</sup>  
 حق خود نمانده از قوی سیل الاحوال سیه فلان ممکن در با یک لوله <sup>تعمیر</sup>  
 دیوانه تفصیل آن بعد خواهد که پیش مالک میرزا ابواسم سر رشته دار را <sup>بسیار</sup>  
 از کار خارج و بواسطه شغل و در حق محمد علی بن ناصر مطلقه مستحبی <sup>بسیار</sup>  
 که قوت غایب و غذای شیان روزی او ذغال نیمه رخته و بنا کور <sup>بسیار</sup>  
 بجهل گرفته است و بی تجربه زیاده از رخصه و بنجاه همدار فلان مزاق <sup>بسیار</sup>  
 ذوق در رصه و بر بردات یکجانه در در تقاب <sup>دو</sup> و در بر ایران اع <sup>دو</sup>  
 استور بر و باه باز و حوز ازاده کار کرده که تمام حکم مطرب و <sup>ساق</sup>

بهترین جز ازاده حکونه سحر مردمان منفردک با باید <sup>بسیار</sup> شتر مستیر <sup>بسیار</sup>  
 طرف تماثل و واقع شوند کرا غنیمت کاید و کار بکنند <sup>بسیار</sup> آآن <sup>بسیار</sup> مردم <sup>بسیار</sup>  
 چهاره خزان ندیده لند در <sup>بسیار</sup> شتر شسته <sup>بسیار</sup> منظر فرج <sup>بسیار</sup> از جانب حضرت <sup>بسیار</sup> الرضه  
 باشند تا رحم خدایه و مقام کمبند و نرا <sup>بسیار</sup> عملش <sup>بسیار</sup> بر آمده <sup>بسیار</sup> در <sup>بسیار</sup> نجه <sup>بسیار</sup> قدر <sup>بسیار</sup> در <sup>بسیار</sup> ساق  
 سلطانا گرفتار آید اللهم عبد محمد و آله من <sup>بسیار</sup> دای <sup>بسیار</sup> کردم <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> حیرت <sup>بسیار</sup> امین <sup>بسیار</sup> این  
 میرزا <sup>بسیار</sup> خلیل <sup>بسیار</sup> بنو <sup>بسیار</sup> آینه <sup>بسیار</sup> کف <sup>بسیار</sup> در <sup>بسیار</sup> حضرت <sup>بسیار</sup> محمد <sup>بسیار</sup> ابراهیم <sup>بسیار</sup> غم <sup>بسیار</sup> غم <sup>بسیار</sup> کنسته  
 باز در <sup>بسیار</sup> دلم <sup>بسیار</sup> از <sup>بسیار</sup> شرب <sup>بسیار</sup> کردی <sup>بسیار</sup> خیل <sup>بسیار</sup> را <sup>بسیار</sup> با <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> همه <sup>بسیار</sup>  
 از <sup>بسیار</sup> آخر <sup>بسیار</sup> خد <sup>بسیار</sup> اند <sup>بسیار</sup> خراب <sup>بسیار</sup> بد <sup>بسیار</sup> کس <sup>بسیار</sup> نیز <sup>بسیار</sup> است <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> شتر <sup>بسیار</sup> راه <sup>بسیار</sup> از <sup>بسیار</sup> بر <sup>بسیار</sup> ارض <sup>بسیار</sup> ظلم <sup>بسیار</sup> خد <sup>بسیار</sup> اند <sup>بسیار</sup> تر <sup>بسیار</sup>  
 ایران <sup>بسیار</sup> سر <sup>بسیار</sup> انجام <sup>بسیار</sup> فر <sup>بسیار</sup> موع <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> اسباب <sup>بسیار</sup> غلام <sup>بسیار</sup> اقل <sup>بسیار</sup> کینه <sup>بسیار</sup> آینه <sup>بسیار</sup> آینه <sup>بسیار</sup> آب <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> نیت <sup>بسیار</sup> خضرت  
 و نصارت <sup>بسیار</sup> در <sup>بسیار</sup> ایران <sup>بسیار</sup> سید <sup>بسیار</sup> انود <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> ایران <sup>بسیار</sup> صاحب <sup>بسیار</sup> نظم <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> قانون <sup>بسیار</sup> و <sup>بسیار</sup> نظام <sup>بسیار</sup> فرا <sup>بسیار</sup>  
 کرد <sup>بسیار</sup>  
 میرزا <sup>بسیار</sup> خلیل <sup>بسیار</sup> که <sup>بسیار</sup> است <sup>بسیار</sup> این <sup>بسیار</sup> کار <sup>بسیار</sup>



بسیار قشنگ مردم نفعمند جبرائیل شرب طیب مال مردم  
که در این ساعت و بزکافیه علم را خراب دلزدن چون بده با نظم و انضام  
نمیوان بواجب ساله نذر که الهی را بطریق شیر خواره خودم که هوس  
از آنک صاحب چهار صد با صد هزار نان زتر کا کاغذ جمع کرده اند  
کردند

بیرزا خلیل در انجمنه است نرسیده من اطلاع دارم به این سزا  
مصطفی خان اباسیم طالقانی در معراج نذر شرابا جان خود اطلبه ختم  
لحن چهار ضرب تبه خراب حضرت صدر اعظم زنده بجهت شکر  
لحن خوانده در آن روز آخته فاکتر لانا بطرف منزل حضرت مغرب را بر  
سید لعل

بسیار که او بی عیب زره زره کانه زین از غروب است جس خود را  
بسجگاه و کربات فرساق ریش بلند و قریب خوله ختم یا و ندم  
خوله

خالی

خانش مصروف بیگداریست  
بیرزا خلیل  
العلیام بحر الکلام فرمایش نغمه محبت  
ان در دراز از خود دفع دان تحف را بمصرف خود صرف گو

بسیار نمون این اردو زنده و شیر و مایه یوسف شمیرا از این شهر  
از قهر و صحر طبع میشود نصیب تمام نشد تا خود اش که کوه مطهر و کوه  
بیرزا خلیل  
مایه یوسف شمیرا لا لوه و نه نصیر داشت  
بسیار مایه یوسف شمیرا لا شصت بود روضه خوان عمر من هم نشد ام

تاریخ خوانان میرزا مصطفی  
بیرزا خلیل  
در انجمنه یوسف شمیرا انجمنه طبع

بسیار او را در انجمنه کرد در صدم با سبک است در اتهام دلدار  
مسکین این دو نفر را در انجمنه لانا را میرزا مصطفی لانا خانه برتر در  
در حال این وقت در اتهام در مقام استیجاری آن برآمده که اخر صفر

میرزا خلیل      سخن فدا نه ز ایطاب نام برانم افریده  
 شیخ      خیال دزد در سر کلاه کوب و کباب نهلر و با نصیحت  
 میرزا خلیل      نظیر تا سنجی آید اگر قدر صبر کن از دزد در نقیبات از نصیحت  
 شیخ      بجهت و غریبه بیان کنم در هوش از سر برده  
 میرزا خلیل      ده بیضی است  
 شیخ      آفت الله در هنگام شجر قیامت سان در عهد  
 میرزا خلیل      با ایمانه قیامت کند این فخره منوع  
 شیخ      دو نهلر و با نصیحتان بجز در خراب میرزا خلیل  
 میرزا خلیل      بر شا سر نهلر کان مردم میگویند  
 شیخ      من منجا در از اینها شنیدم از آنچه از دزد نهلر دیوانه  
 که سلفی قیامت در سر نهلر تعللانی داده ای که صده و نهلر است از ارکان  
 میرزا خلیل      میرزا خلیل در خراب و سبب عارضه صرف فقره است

از دزد نهلر

شمار آنچه از است مفریانه  
 میرزا خلیل      من آنقدر از سر ز نهلر شما فدا قسم نخوم در سرم در کم  
 شیخ      من شمارا در هیچ فقره نیکه نمیکند و از نهلر نهلر  
 میرزا خلیل      فقره غلام هاله سر نهلر قیامت و اطلع نهلر حکومه متدیون از نهلر  
 شیخ      همین فقره است میگویم اگر از دزد نهلر نقیبات این حراز نهلر  
 دیوانه خواهد شد  
 میرزا خلیل      این مطلب خیال عجیب است  
 شیخ      بر شا در خراب کار سر کار میرزا خلیل  
 میرزا خلیل      شیخ شمارا بر نصیحتان در مضامین  
 حکایت را فریاد کن  
 شیخ      بقره حکایت و زنه فقره از فقره لغت دیوانه در نهلر  
 میرزا خلیل      سر در لغت آن لغت رحمت فرمودند و سر لوله از نهلر سر کار میرزا خلیل

نصف فرموده لان در همه وقت خانه سرکار میرزا نصیر

سبجی زارت

میرزا نصیر مرغاب صفتها بحسب و غیر از آنها ننویسم

عزیز میگردد و زادنی لطیف بود نعمه آخر رحمت سرکار میرزا

و صحبت آنها در فضیلت کتاب الف لیله است که از هر طرف

استعمال از آن استیجاب میکنند تا سطله سطله تر از آن در جواب

بند مفرات

شیخ ارشد با همه سرافراز و مزاج نیت بیان واقع را

بنیام در تکیه که تا از دزد بر بقاء و وزنه فقره و نیک دیوانه است

نماند و امر سعاد و شمت نیز بر شما بیاید اگر فقره دزد در دست

که برسان ذکر کرد و اطلاق نظام معروف و مهور است بشود

به خواهر میرزا

میرزا نصیر دار در آن لان مرغان اسرار این جنوعه فرمایند

از آنها شنیده میشود و ز در کسب سر در حال در هر دو هیچ دزد

و معروف نبوی خدای از هیچ نجیب بسیار در این نفع دزد در کجاست

شیخ تندر که در بودن چند نفر کجاست و سر رشته دار

و محرران با استحضار معتبر مالک ناکه کسبه و مغل غن شید و حکم

میلهای بر این معتبر است و دینار بودن محمد و فایز از ناخته

در رسم علما بر حسب رسوم با صیغه جات دیگر که بود

و دست جانش در از باغ در پیش مال متبی دزد در عینه

بقدر دلوی که متبی و ز از عیامه مجموع در از غلط

صرف فرموده بیایست بماند قمار بکنند و آنچه غرض

عظام منج نه کرد را بقا صادر نموده از خزانه و التوقع

شود آن کسب نفعت ملذذات را در وقت بیهوشی و خاطر خود

بجز این بس در این نوع در دیها بجهت او تو معینند و نه خود ان باشد  
از هر طرفی و ظن است صوارا

سیرز اخیلر این حرفها چه خبر است که مرگنا امروز فرستند  
و این مطلب صحبت ه لکان مرگنا هم بیع طغی این فقرات را قبول  
نمکند و بیع دیوانه زیرا این بار نمیرود بیع نمون خبرت و جلد است  
با آنکه در حال دیوانه و نفاست باغ مسجود تا صلا مخرج است

شیخ با طند و دیوانه این حرفها را قبول نمیکند و اقا و دانا  
و محاسب نمیکند نیز یقینا از کلمه نمود و مدتی عاقل و در کمال نور کمر را  
از طبع بهم رسانند و نفا و حضرت جواب بنوال طغی گفت که  
میباشد و این حرف با نفا و بی خبرت و سیرز مصطفی و کمال است که ام  
پس از آنکه از دست سرزنده دارا و نویسه گان با آنضا که گمانه بوده  
و خاطر جمع گشت ه علم ثابت و سرزنده و نوال و جواب نمونهای بالو

بشدند و باقی نه بیشتر نوزارت لشکر باید بر بند و نه شکر نوزارت  
زرد سفید و خلوت شکر نوزارت است و در این نوزارت باغ مسجود

دور در نهایت است این کار واقع خواهد شد  
سیرز اخیلر الاحکام در بیع و کفایت از نظریه یقین واقع  
نمیدانم این نمونه است سرال خود را در میان مردم به دست کار و در  
قلم نمره کرده بود کیم تره این همه کارها خرافات و فقره کبر و کبر

کفایت مرد و از نوزارت است و خوردن خیار در بیمار و تابستان  
شیخ نمون تصدیق شمس از نوزارت را بیان کنند و سیرز صحت نمون  
و باغ در تغییر سطح صحت شود و قدر سرد در شوم

سیرز اخیلر در کفایات و اقله که نمون از نوزارت در  
و موقع نوبت خیار نهند آمده در بازار رفت و نیار داده خیار تازه  
بزر خیره بخورد در زلفه اش عظیم مهند و با نمره آمد و نوزارت

که موسم باستان و خیار را با کرده و زرد زبرک و در تخم سازار  
 از قلعه بجهت جابریان مردم میخیزد مازندران اینرا پس چون نظرت  
 خیار است و دکان گوهر خیار که سابق دیده و خورده بود ناریسیده  
 و استه این خیار رسیده و یا نزه و خوب و این خیار سطل است  
 ز قیمت کجوال از خیار است دلمه خنده و خمریه در دمان رخت  
 و با آنها تمام کار برده آن کرده عفو زدن زدن دید خیر است  
 به هیچ خیر نمیدان شبها که بر زمین ندرخته مخاطا کنت  
 کت تر با کت را غیر کهنم بود هر چه بزرگ تر عیش و خور خیار  
 هم چون در کمانه قوام و دوای هر سم سارینه و دمیر و خاطر جوش نو که  
 قد میرا با انواع فراهم که ملون اسباب اضرار بویا در ناراد در  
 بره و زکر و شبکان خود قرار که نظیر که که  
 میرزا خلیل هر طریقی بود که میرزا در حق کسان و چنان خود  
 ن

بنوع خوب و کهنه  
 میرزا خلیل به یکسر از او خواسته کرد  
 بنوع خیر  
 میرزا خلیل این خیار است که در صدر و برقا کت  
 این بغیر اسرار از چه راه بود که حکم  
 بنوع با همه خوب در این است که در براته این در خرو  
 نمر میرزا کاب مبارک در نظر عیبات میرزا ابواسم میرزا در  
 نوشته شده بود در برقا نویسی که میرزا ابوالکلام میرزا احمد کت  
 نوشته شده با کلمه تا غنم نوشته که بابت غایب یا متونی یا فرار از  
 شد موضوع شود و در ضافه کسیکه در عوض آنها فرار می شود باید بسینه  
 سر که میرزا این تفصیلات طور کرده میرزا ابوالکلام میرزا احمد  
 میرزا خلیل این خیار است و به غیر منقول که حکم دیوان که در  
 خراج

وزکات خود را بر قلز بنویس

شیخ <sup>سرت</sup> نهامی تصور فرمایند که این عمل را در حق غیر یا در حق خدا

سیرز اخلاص پرسیده کرده است

شیخ از قوی نیل الا انوار تجرید بران و لو کران و سبک حال خود  
بجزار و مشفقان بویب و میره از بویب نوکران که میر و ملکات  
دیوانا فرار نموده

سیرز اخلاص سببان به ضحکات تازه است

شیخ بدا حکایت توفیق سالانۀ الله که خود تمهید میکند

سیرز اخلاص جواب تقوی همراه کنیم چرا حضرت نمط کبریا

بارک عرض نموده دلیده و بقاع که امر را به سیاه میگذراند چرا

بجای تطایر جبار شرف الله صدر غم حضرتت مغرور نموده عرض

کردم همین چرا ترا داد ای باب فلام آمله شد در تن و در روح

میرزا...

سیرز اخلاص

آه آه... تقریباً بیست و نه سال عمر خود را در شربت

حاکم هوای نادرم سبحان الله آه آه...

شیخ تمهید محکم را نم در شب در میان سوخته دیده است

زیاد بقاعه و پاکیزه بوده است

سیرز اخلاص خیر سیرت را شب در سر رسیده بودم

کمال فرموده است

شیخ آن و سیر بر سره آینه را در شربت زرد شده نشاط آن زرد زرد است

حالا احد از نفعی گفت

سیرز اخلاص از قرقر میگویم این تقریر زیاد مصمم است

تقریر...

شیخ چه خیالاته باین شربت اسباب نبعیست باشد

سیرز اخلاص تبعی نادرم و لا با اختیار حالت صحت از آن

تبعی نادرم...

بروز کرده است

شیخ نمذکر در اندیشه نمودند و صحت لازم نیست

تبعی...

بیرز خلیل یا خواننده ام و لا انصیب خان خان تامل کرد

دستم بر برده در منطق میرانم نه کام

شیخ با این توضیحات کجایت تسبیح خود را بیان فرموده

بیرز خلیل منوادم عرفی کنم آه آه... بیرز مصطفی برتر لغت لایم

دندانم کوفته میگذارد

شیخ تو بر عجب محاربت منوادم عرفی کنم آه آه... بیرز مصطفی لایم آه آه

بیرز خلیل مولانا بیان در شاهان لعل کف عظیم منوادم بیان

شیخ این قصه نرود بگو و نجده

بیرز خلیل بر شما نسیوانم

شیخ منیوانم بجهنم بر یک پس لال تو

بیرز خلیل آه آه... بر برتر لغت بیرز مصطفی

شیخ این وضع حرکت شما کرده همد نظر نیک و لا بیست منوادم

چرا

چرا از اجداد باقی نماند از من از روی فرست استیضا میکنم تا آنجا معلوم شود

نقصه متعلق میرزا مصطفی شیخ

بیرز خلیل با بر طلب استغنی از نسا است امروز

شیخ هر جا جان میسخت و هیچ نسکوی

بیرز خلیل آهان عرض میکنم

شیخ بسیار خوب بگو

بیرز خلیل سر لانا

شیخ

بیرز خلیل ریش کید کن که چند وقت فزین کشیده بودی

این چند وقت می نم بین و بر پشت و آینه و به قدر اید لعل کمال غم زنده

علت این صحبت

شیخ آه آه... نشانی از بیرز خلیل خیر و خوشتر از منیوانم

ردی

قصه عجیب حکایتیست بریز با نخت لغت بریز مصطفی  
بریز خلیل مولانا قدس کلمه از خزانه تفسیرش خبر را مکتوب کرد  
خفته تابش از ملت

شیخ نو کوی از زبان حکایت اطلاع دارم و در زمانه زمین بخوابی  
بریز خلیل بر شا از این قضیه هیچ اطلاع ندارم

شیخ به خردت به سر برت دین مورد جراتت برین قسم خوری  
بریز خلیل خراب بقایمان شما اگر بدانم در حکایت است اگر چه کافران

دردت مولانا جبارا سخنی خرابم بگویم استغفر العظیم در حق من برود  
شیخ من خان تصور کردم عداوتی این قسم را خرد و حال معلوم است

مطلب برادرش بر بیان فتنه تا حد نجات این رسم در حسام خمره بود  
بریز خلیل بفرست

شیخ در مسایب کدیش بریز ایضاً می است در کتبا جاز غصه الملک  
بهر

معبراب و محراب المساجد جمع حوضها و آب انبار خانه سرکار کدیش کوز خانه  
بریز ایضاً تقریرات و از زیر او قافی در مشایخ کدیش در قرآن معلوم  
رطوبت آب خراب به پیمان خانه بریز ایضاً تقریرات بر کار بریز انبارها

رساننده و از منبع و قرآنی سایر کتب بخانه دار داده و خواهد آمد اذن به  
راه آب را از زیر او طاق به وسط حیاط انداخته خارج از راه خود نتوانم

بر کار بریز ایضاً تقریرات کبره در بیم خراب شدن در بریز ایضاً تقریرات را به قلم  
از زبان بیرون قلم کرده کتبی اندک اگر قرآنی از زمین جابت تقریرات

از چشمه زرم و بسیار کبیرا نخواهم که داشت خانه خراب است و بریز  
با دکت و اجردت و سنگ تمام به همان اولیای را حکم نموده اولیای را

و با مال و درجا قلم کرده تمام را به بخانه کدیش کبیرا حکما از وسط سال  
بریز ایضاً تقریرات کبیرا در انبارها و آب انبارها سرکار کدیش کبیرا

عجب کتبی است که در این کتب بریز ایضاً تقریرات در انبارها کتبی در زیر تقریرات



و محض عداوت بانجا بهشت نغز از هم جان و نجا در ششیا نقره در کوه است  
در مقام قضای جات در آن بزرگ لغو کنند و هر دوزه بهای در آن است  
صبح شام کوه بگاه در وقت ضرورت سرکار بوی شکر مضمون با به اما آن  
عمر از آن آب پیش و سر و صورت را شستند و در عطر قازورات  
میفرمانند این نقره علت تا نه و سبب کله به تقویت ریش آقا با داده  
بزرگ خلیل سبط معلوم شد و در کفقره مرا حوض و بود

شیخ بفرمانده

بزرگ خلیل اگر بزرگ میرزا نسیم بفرمانده ریش آقا و داده  
پس چرا سر خانم بهانمات که سابق با به و بیج سوز و سینه و شکر شماره  
در حال صاف و شفا نرسد

شیخ جناب میرزا دیدی باز ما مربوط کمتر نقص باخته وارد در  
بزرگ خلیل در لاس عرض به قاع کرده عرض کردم اگر در بزرگ میرزا

بیا

باین شدت اثر و در مرتبه است در ریش آقا و آقا زاده بنظر همین و شاد  
چرا در سر خانم میبوسیم سر به با به سوی عاید بر زمین و کلا بر وزد  
شیخ جناب حق با نرا اندک ناله به شفاعت

از اهل روز تولد خانم مولد بر سرش موجود نبوده در حال ریش با شکر  
در یکا شود باین شدت که سر خانم میرزا میرزا نسیم به است اگر نفعه نرسد  
بر سر خانم به نیند منو بخورد به سینه ناله که در اوقات نماز باشد روز  
سرکار میرزا از آب بر سر و صورت ریش میرزا به وضو و غیره ما هر کس به آن

آب بر سر خانم نرسد و مولد به رسد

بزرگ خلیل در وقت این مطلب را بنام کسی حاکم در دوا  
آب باک نسیم نسیم است اگر بر آن بخورد سیکوید ریش آقا و داده

شیخ تهر سخته از نقیق به به عجب در خمیف اعصاب تهر  
منه نشه در با شده و کفیل با مانده برویم خانه و کفیل ریش بوسیم

بمانعارف بره که از برایشان شربت که میرزا تیسر و ابرقانه داده  
دور او مسجلمه اینها ط کرده ام

ببرز خیلد <sup>و</sup> قصب عجب بر دست حضرت نزل با بدو  
فرساق بر زنده است در روزی که او در ابرقانش میخورد و در آن  
بر نبر که

بنا <sup>مش در آن</sup> بعضی شاعر فریاد بر میرزا تیسر خوانده است و در حمله کرد  
عوام معروفست ده خان که مرا نمیستونند بخورد جانای کسی که در آن  
که میرزا تیسر ام خورد و چاره او را نتوانست بکند

ببرز خیلد لطیفه نماطرم سبب آنچه عقاید فریاد با  
بنا بفریاد من مسکود و قشما ختم مدک شایرین  
ببرز خیلد اسسویب انم سر کله کله کرد از نعل خیلد از جبار  
زشته است

بنا

بنا <sup>بنا</sup> بنی که ام سطلب  
ببرز خیلد <sup>بنا</sup> فقره که خوردن

بنا <sup>بنا</sup> ز کج فریاد عکبات با دلایات  
ببرز خیلد <sup>بنا</sup> بعین آنکه این بنده که خوردن از سر حرم حسن کرد  
حب دلالت بر کار میرزا رسیده غریب کی بود من پیشا به به تمام  
کونه سینه حسن بیچاره چون بجای نخت رسیده تیسر خورد و معلوم

بنا <sup>بنا</sup> است خست و هم الرقیبات  
عجب تحقیق محققانه فرمودی آخرین بر شایانم بر زرقه با بسیار تیش که  
که حبیب ترین جزا دست ترین همه اشیاست نباشد از بیطرفی نظر نزل  
بطبع خواهد بود که حکایت میرا با دور اطلالی و نزل

ببرز خیلد <sup>بنا</sup> بجان ناخبر  
بنا <sup>بنا</sup> ننگد میرا دست ترین شعلها و مایه آه و مال سطلب مردم  
زرقه

طوبیة ایتر قبیلست بعد از آب حجاج ایسه بره اشیا و اشیا صحت در صورت اگر آب  
 در طران بنامه سوره زما نیست و بر بسه مایه نغمه زماله خوله بود و میرا به کلمه کرا  
 بنام میرزا علی و زید بن زراره که سر آبار ایرون شده بر اثر فرشته زرد در آورد  
 چون به آب کون بن زراره سر وقت شش بر آب با نذر عت زلا کینه بنامه  
 انما من شخص کسیکه حوض و دریاچه در زراره میگویند سر کایر از چون در کینه  
 آب حجام و خانه اش با بیسایه چهار پنجهان مایه کینه دارد و علاوه در جزو کینه زراره  
 و زراره بنام شرفان در اصل خود در وقت جناب غضه الملک زرقه این کار  
 قبول نمود و بنامه گرفت آلمان پسر دین کار گرفته از خانه بنامه کینه کرد  
 ما خد را بخان قمر که در وقت فقر از نو کار کرده است و در کینه بر آب زراره  
 کینه زارنده از سوره زن و تعال غیب قمر بر آب زراره مردم در آب بنامه  
 میرزا غفیل در بر شرفت دیدم شب چادر سحر جگه بنامه حرم زراره در کینه  
 کینه سینه و کینه نغمه نمانه ان اقطع کرده مسلم کردم زن غفیل بر آب کینه

میرزا غفیل تجا طرم دارم تا چند وقت قبلت یا با لیف کردی  
 حالات نظم و نظم در ریاست و قانع زربا و ریاست من حضرت صدراعظم  
 کویک یا عراق و مالک شمع نموده اند

شیخ با خد اکت است مرا بر او اکت عظیمه در ان بنو تهمه لکنه  
 نه نظرت متوضیر ان کار است و نه دنیا قاید این کونه رفتار و نه عمر و فاعله  
 شقیه ام از سبک و بد انچه هست بگوید در لکنه زبان در از زشت و زیاده  
 از میان زهر که بود از سر نه هم پیر هیچ بود نه زلا عله بر میان نه زراره  
 میرزا غفیل زبانی سید دارم نموده انکت بر انچه غفیل با بیست  
 نشه کاهلی سر مطا لودان استفاضه فیضیه استه را ننود

شیخ انکت بزاد کمال انسد و کافطه با رحمت زبانه نوشته ام در کلا  
 و بر نامه اقامت به لود از روایات و اخبار و احادیث و کلام کما فی البیت  
 مشیتان در حرف و کلمه از ان چه شکر زنده جان کفار نخواهد بود از شیخ

دوست کنی بر و استوار در امور است دین دولت و نه بر دست و پا  
و از حضرت مطرب اجل شرف آنگه صدر اعظم سخن رفته در حق او  
بدل منوجه مخالفت گشته. معارضت و زمره بهضرت معظم علیه السلام  
مطرف است و بهر این در هر مرد و در هر شیء صریح است که هر کس در مخالفت و سب و  
توهین و غیور و طرف دشمنی و زرع در عظم ظالم از مطرب مسموم گشته است  
بگویند از جانب خداست و هر چه بخوانند و بکار آورند نزد او در دست خود  
انگشت بنامه خواست میسر است و منافق و اهریمن و در باب سب و کلام  
از آنچه نامیده این معنی مایه و بر تهمت توسط و اسطه کتاب را  
گرفت که مطرب گویند هر قدر مطرب که مردم روزگار و پیغام مکره این کتاب  
شکر است این نظام و خواندن و شهرت و کثرت امانت بر اتم است و زمان  
اوراق را سوزانیده ام

مسئله

بر کس که میرزا دو نهد و نهد و نهد و نهد

میرزا خلیل

آوردیده... بسنه او و با نصدت و زنه و دیوانه غلام را  
که هر کس است آن جهان است نهد و نهد و نهد و نهد  
و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد  
دو نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد

میرزا خلیل از بس دلم از آید بخت این بخت سگ که بدست  
شدم ز یاد میسر دارم هر چه میسر و او میسر و او میسر و او میسر  
تسخیر و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد  
میکنند و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد  
باشند و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد و نهد

میرزا خلیل از الواضع میکنند که نهد و نهد

تسخیر با میکنند و نهد و نهد

میرزا خلیل که نهد این بر حسن کور است

شیخ  
چرا

بهرز کج بیگانه خروخ

شیخ از اینجا که این بیگانه را خرب و در مال و جان دهنما لکت قار است

کز نه برین هر چه بخوله در کارها کج به با نفع حساب کنه موجب میرزا

مهر فایب راه آلاں چون او سوار کار آمد بسم تبرج به غیر غلام خود

میرزا و کثیر نمیکند این بیغجه

بهرز خلیل صدقت و با حق لطف است کج تو خیر اقرار بود

مغز و لور البغض باشد

شیخ فدادم مغز رفاه این بیگانه نظر بقوی الملک خزان به بر خط

هر سطر از غضبش آمدن نمر بار ز فاضله فرموده ریات کجی نه را محول به کار جان

نمصرفان و دلالت با سابق و نه با الملک و حال فرمایید و چون سرکار معظم در عظم

دعا نازل از السماء نهی است بجهت شایسته اش ساطع و غیرت است

نمز

نمرد این عهدان را قطع در همان اندر در کج بیگانه دید و جو سپید و زرد  
در آیه مسند این گسترده و نخته به این سرکار میرزا جمع گشت از نغمه جان

بگوش ز رسیدند روزان که شکیبانه گرفتند ده بود کیر ضرر ز دل او بود

بهرز خلیل باین آسان رفت

شیخ خیر بایب و بار و او بنور و عار و او را کت ملاند

بهرز خلیل و اما دیگر تدریج و ساطع و مالکیت تغیر کس کار کرد

شیخ چون نیت حرف در بر تخت است فو خط مبارک هم در باب نهر او

از کس که عمل بیگانه در حال تغیر صلا گشت از او همه زبان هست و نمز

گو ماه نموده در کار تحیرات غیر حسی حال و کار از زمانه

بهرز خلیل عریض حسی و کار از زمانه گرام است فقره صدر در

صیت بن مع اطلع نمرام

شیخ از سر کار تنها بلالند و با بیک با غصه که لفظه راه گفتند

باز در ده حرا از او کار سازند در آن وقت محو زریه در غیر عارض و خوف  
 حق و ادوار حقوقات مظلومین بر غیر نصیب و حق است مراد از آنست که این حق  
 سید معال زاده است که در دست قول بخت آنها غیر معروف از خدا  
 گنجانند شمر به عدم خا از سر کار شهاب الموده در میان در صفت و بنظر بر ما  
 بر و غیره مراد از آنست و خیال مبارک مستی را در حق مغز را به پدید کش  
 بر ز اخلاص و قضا است مرفسانده با بنظر تو عریفه میباید  
 شرح خدا کفایت تو خرم نمکنم الان منصرفه انصر ایضا میباید صلا  
 و سبکه آخره سر کار شهاب الموده بود از این کار بوده بعد حضرت عیسی که در  
 عریفه بنویسیم در زن فاحشه بعد در بنامه سر کار میز را له و شده داشته انصر ایضا  
 آنها نرفته در صفت و مراد از آنست

سر ز اخلاص

شرح سر کار شهاب الموده که گنجانند خواننده فرموده میباید  
 با

با شتر تحریر انصر ایضا است و این کار را اسب صفت چه هر قدر بنظر می شود از حق  
 در حق شما کار که مستزم این گونه انصر ایضا در این وضع نظم با شتر زاده است  
 بقیه قسم انصر ایضا جو را از سر کار که انصر ایضا بنوعی از اطلاع انصر ایضا است  
 و چون مستقیم است در حق انصر ایضا است و با عا عریفه بنامه پدید کش عرض که از کار  
 سر کار میز را انصاف نموده عریفه عیاض انور رسیده که نقطه بعد خراب فاحشه است  
 شرح که خراب است اگر بعد از این پدید کش که هر چند که گویا ظاهر یا در خود  
 گنجانند نباید در بنامه کشید و چون لازم ملاحظه

سر ز اخلاص

شرح با انصر ایضا الان نقطه مبارک در پیش سر کار شهاب الموده است و در آن  
 جو بوجه زمان اصحاب نمکن

سر ز اخلاص

اصرا و ابرام و خیال این ترخیص و کار دارد

بزر خلیل  
نما فرموده با اعضا و الموده بر او و راه و روش

که اعضا و الموده هم او را نبرد

شیخ  
در اعضا و الموده در مغز او را بر شمشه کرد در باب خبر و اول خود

با خلق پوشید. هر که بریزد با شمشه تمام شب بکمانه کند. در تور و لعل و در غلبه کما

ببر سر به یاد بودن یکدیگر کار من در پیش نیر و سحر فرساید بکمانه بیاید اعضا و الموده

اعضا و الموده به بهانه جزا و طفره چنان حال کرده هر که بریزد اذیت در این زمین

و عدا و جفا خود و اول نظر اعضا و الموده که است در مال خفت و در بار نزل خود بر او

بزر خلیل  
حکایت و در با و حر از او که در میان او اعضا و الموده

شیخ  
مستند در نوع فرغ نبرد و آیت و سستی آنها منسب حر از او است

تقیات را نموده خاطر بزر در اعضا و الموده هم بخشیم بر آنند یکدیگر آنها را بر او

صفت و خاتم بیت شیخ

بزر خلیل  
نمیکنند آنها را در باغ کمان بود که نموده را بر نبرد نبرد بر او نبرد

بختیار

بخشیدار و الود بر نبرد با جمیع منفیاتی که در این عالم غنینه و با نبرد

صدها مسلمان میشود

شیخ  
تفسیر حالات بطن این کفر حکایت دارد

بزر خلیل  
بفرساید بفرخ باز بکمانه که

شیخ  
بزر سر و اعضا و الموده در بایست ملک در اجون بر او بمصطوب

نظام الموده شایسته از عهد قدیم شناسان دانسته و حیرت من هم با ملک را را

بمفروضه بزر مصطوب ز قهر ملک در انزول حیرت من زده او را در پیش ملک را

بمقدار نبرد و ان گیش کرده حیرت من ملک را دیده با لکه خردی که بر سر خود خالی

جمله ملک طالب بزر مصطوب فرستاده او را بگفت و او گفت که با تو

شده چون بزر از او اسم بگذاشته بود که اگر او در کمانه بیاید من کار کنم در بایست

بزر و بعد از تو معتقد با ولادت شود

بزر خلیل  
ملک که گفت

شیخ

بالک ملکه را بر امیر ابوالکلام و اندیب لوجی و خرد و زار زار  
بر او در ویساده قبده و این شرط است که بهر گشته در زبان و قدم میرزا ابوالکلام  
از او نظار نظم بجای می آید یا ثبات بیرون آید باشد هر کار میرزا در حرم  
که خدایند هر چه را بفرماید این کار را به بخت نشسته این قدر است

میرزا خلیل درین باب قدم بر کرده

شیخ

ملک را عیاضه بجای می آید عرض کرده و عیاضه را در سبب عدم علم  
دیدان و لا با ابرار در شیخانه کار را کم و بیش و سرشته را دست غلام غلام  
میرزا ابوالکلام سرشته دارد و کز آن بگوشت بر آید که کارش را علم غلام  
ثبت و قهر غلامان از هر جهت و عیاضه و عیاضه زده بر فرزند عیاضه  
کینه غلام را بخواهد بجهت از آن که ریب بکار روانه تا این تکلیف میکند

میرزا خلیل

عجب بایه که این عیاضه از قهر  
با عین ضرر را بپای کف در بوی و در این عیاضه

شیخ

تاری

و ما مشرکند

میرزا خلیل

نشانی تا این اعراب خود خوانده رسیده

شیخ

بهرت و بهر بنظر طبع بدین را عقاید است که عهد و پیمان صدرا است  
این شیخ که بنظر در کوه بهرنت و زبان یا از حزب و بهر بنظر منظم شود در کوه  
جواب شنیده میشود از زشت و با آنچه در این دنیا کرده شود همان دید میشود

میرزا خلیل

بفرمانده از خیر انبیا

شیخ

بر او نشانی این غرضه نصیب هم ملکه را بنجاب متعهد الملک کار  
او را بنجاب مغز را به نوشت و چون از حکام مرکب می آید نشانی فرزند عیاضه  
بفکر غلام خواسته هر دو عیاضه و کاغذ را به لادرسال منقول لکه از فرزند عیاضه  
انرا همان نشانی دیدان بهر بنظر ابوالکلام است او بر کوه از آمدن زهر بنظر  
و قهر غلامان عیاضه بنظر از عیاضه و ما در این نظر با کمال صلا شود حکام میرزا ابوالکلام  
حاجت می کنند هم تا ما در کوه بنظر عیاضه مانده در این نظر عیاضه



بغای معتمد الملک نیز عرض اتمار بقرون تصدق داشته این قدر در جواب  
در ما مور فرستاده رخ حکام میرزا ابواسم را بحساب خاطر کشنده  
میرزا غنایر میرزا ابوالکلام بسیار است و بهیچ وجه طرف عدول جواب  
نه خوبتر از آنجا برود و نه تصدیق در وجهی که سبب شکستند باید بد  
شیخ منظور این حال زاده آن بود بهین طار و این قطع بود  
میرزا ابواسم را از میان بیرون نموده و در شش ماهه سابق و غم و غم و غم  
میرزا غنایر خوب بفرستد معلوم شود چه بر این چهاره اوله  
شیخ این در ما مور که به تهم میرزا مصطفی را بر سید اشک معنیان پیش نمیدار  
در جنس اخس یا هم شریک بجهت ما مور کرده و در فرزاد لوه صاحب خود در کس  
کس ملک آرا همه را نحو خود با با مقینان نفاشتر کرد منظور است که بگوید  
فرست آن ملک مطلق و آن شده میرزا ابواسم بر بنده رفت و ما مور  
بردارد معنیان عشر را از خانه میرزا و نموده در این آنها را هر دو هم گفته از

بسته نفر شتر فرستاده در بی خانه طران را هم معلوم کرده  
میرزا غنایر پس ضرر میرزا ابواسم خیا ملوک  
شیخ در سه خانه به بیت نفر از نوکران شمش در هر دو تری که خط و  
هو بر تخیال نفر لطیف است بهت باز زده روزی به شیخ و است با تهم  
میرزا غنایر شمارا تهم قسم است من فرستاد  
شیخ از دست هور و کتک خود خبر فرارم آنمیر میسندم و عیال  
از عیال و در سفر نفر از اهل طران از این همه مطلع شده که گفته که بگویند میرزا  
میرزا مصطفی بعد از تحریک بنو کار خود و ملک او بودن همه از زده کلک  
اموال او را نوشته است به تهم ثبت و سر زشته و در خانه میرزا ابواسم بود حکم  
در بی خانه او را هر دو هم نموده اینجا بیجاک بار میان بگویند نمودم او را بر بنده  
در خصوص نموده هر دو هم از در خانه در بن بگویند و آن گفته خانه است  
میرزا غنایر مولانا اسم میرزا امروزش عیال بر بنده نموده

شیخ از کتب معلوم

بیرز خلیل از آنجمله مهرهاست چه در نهشت

شیخ تمیز از آنجمله در اول در جواب مسکنی در باره سحر این

سر را یعنی هر عوم که معتبرین تا در کمال در حفظ جراح این حرکت بنمایند

در تمام احتیاج تحقق مطیع میسر آید میگویند که هر حرکت سینه و مملات

بیرز خلیل من حق دارم شما سرشاید در این خانه کبریا و غیر آن

هر دو هم کرده نهشت در نهشت در خانه تو است این به این از سینه سال حسن

نهشت در نهشت عهد خود را با کله اگر که کار با و رجوع شود نهشت کله

در نهشت نهشت از آن که نهشت از نهشت در نهشت حساب خانه و هر دو هم

بیرز خلیل از آنجمله مهرهاست چه در نهشت

بیرز

به این تفصیل نوشته است من در سطر کردم انحضرت امر میباید بنا بر ضا

شیخ شمار از حب و جاید این سرد در دست اطلاق در تمام غلام با

در نهشت که امر بود میگوید به غیر ما اگر کم شیره نهشت سینه آنجمله

مشک میگوید که هر صورت و صورت حضرت خبر عودت که نیست نهشت

من که نهشت با بر سر من باز میسازد و صحت از محله سید دارد

بیرز خلیل سر لقا تو را بفرستد آنجمله را میرز

شیخ عرض کنم که از نهشت در سطر من متوجه باش حضرت عظیم است

کوتش به نهشت تخم و الله و میرزا ابیلهم را که من دست بر نهشت

بیرز خلیل بر پروردگرم بجا و به اسم ام نجیب لغت عجم است

بیرز

شیخ حسن کردی خوشتر از درد

بیرز خیدر بفریاد بعد از

شیخ هفت خان و ده چهار سینه مصطفی ز کفن کدر آنجا نماند <sup>اللهم</sup>

بخشنده او فلورا بر بنه بنامه نیز استبطب عذبه فخر الملوک فانم کوه عیار از

فانم بیرون نموده بر قرین است ز کمانه در این بقعه خرد ز کمانه میرزا مصطفی کعبه

بیرز خیدر خوب بفریاد دیگرم بران سجا لیه

شیخ چون میرزا اللهم فلو که میرزا مصطفی بحال آن حال طرز <sup>اللهم</sup>

دشمن در عید کمانه کوه استود مکن از آنست اگر سینه اللهم بسبب است

بکمانه بیاید مردم بکانه از حرف مرثیه فوایا و اشرف و خله کوه

بتهر است که بواجب شود و کلین بر کرده داده و در فوج الطبع با ملک کمانه

کنت بسوی سطلی نخوله شام با لوق و اویار است تنویر کند که را خله

سر کار میرزا خنده سینه زاده که هم خیر است این قدر شام خیر کند من در کمانه

بسنه زاده بر جویا میرزا اللهم را نیدیم سینه کمانه با کمانه  
بیا سکنش سینه هم جواب لویا است هم با خودم ملک را خله کوه کمانه

بواجب سینه سینه اللهم را در حق کمانه نوشت

بیرز خیدر از وقت مراسم این کوه <sup>نظمند</sup>

شیخ چهار هزار در ایلان خدایه در این است بسوی <sup>مطعم</sup>

بیرز خیدر چرا بنجاک با بر ما کوه غفر کرد

شیخ در سینه کام فلو کون در وقت بر بنه از است فاک <sup>نظمند</sup>

بیرز خیدر کاشش کردش سینه کمانه کمانه کمانه کمانه

هر سینه جعفرم کاب مبارک باخ در همه دستها معروف و بس کوه <sup>مصطفی</sup>

بیرز خیدر با برده ای فلو کون در وقت و زار از عذبه غنم با جاب <sup>نظمند</sup>

دصد غنم کوه عفو عرف سینه مصطفی کمانه بسوی کمانه

شیخ سخن خوار است میگویند است ما بر ایضا و حق از سینه اللهم بر کوه

دا در یک فقره خطا که

بیرز خلیل در کرامت

شیخ باب الله حضرت سید عالم عظیم در امرت و در آنجا

اداره آنجا بود فرمود اگر چه بود

بیرز خلیل هر طره

شیخ تمهیدات شریفه سینه صاف و در روح و در من نین

مطلق انوارت و در کان بود نوع می باشد صفت در صفا و نظر تارک  
و بحسب و فرقه سید طالب و آید بخت صاحب شکر و عمل و است کون

بیرز مصطفی از طبقه ثانی است بر تیار بخت و باقیست و خا و شیط و

سلسله دوازده جناب سید و جناب معتمد الملک در کثیر نظر و معنویت  
بالذات بزرگ تنه از زبان باز و توفیق کوی و در سومات زمانه سارا

نزاره و از این مقامات به خیر میر مصطفی عظیم این کور با جناب الملک

در از زمان نبی که بنوا در از اول کامل تحویل می آید میرزا ابراهیم غافل از

دکمه نه متعصم نزد جناب معتمد الملک است که پس از اطلاع از این بر و معتمد

مشایخه انما صفت فرایند و نرسد و در جناب و فخر حضرت صدر عظیم و شمس

حق مظلوم پوشیده دارد بهین فقره حمایت و خاک جانب دار از میرزا

بیشتر در میرزا ابیهم در گذشته بجا و نظر نظم نمود

بیرز خلیل از این قرار است و غفلت از شرف میرزا ابیهم

شیخ با میرز مصطفی نشین است و میرزا ابیهم است معتمد

نه شریف است و میرزا ابراهیم ابله و با شعور نفقات جانب معتمد

بیرز مصطفی مانع از راه کون او نظر نظم نماید است

بیرز خلیل در این کار بجز انجامید و گویید بود که در این

شیخ درین باب میرزا ابیهم توضیح می کند و اعتقاد وی

که بسیار غریب و توفیق است معتمد قید کند

سیرت خلیل

بی بی میرزا ابلیهم از روز حقیقت صدق و کمال حقیقت را منع نامت  
جایز میکنی قسم میکنی که حضرت صدر اعظم از جمله شیخان بودیم غدا که  
و ذوق سلیم خیال و اندیشه تسبیح را در پیش از اموات زمانه و قاصد  
اکاه است و چون او در پیش از کشف حقایق و ظهور آه تی و اطلوح بر امور  
تفصیح و تفصیح را از علم جانیار از زمانه و خارج غیبات هوک اموات  
از دستران مطالب گزینمت از روز حقیقت تصاف مانده و در شریک

بار در این روز کار منع الوجوه

سیرت خلیل

بر صدق گفته خود چه بران عقا و بود در عالم سیرت  
بی بی میرزا ابلیهم با این حکایت کرد چون من فلان در عالم و کمال  
ظهور شورا بگویند متوار شدند در خانه و زن کانا در پی غیبت  
قرار گرفت و من در حق جهان پسر گشته در گشته من گشتم با کله در غیبت

صدر اعظم تاید با عریفه غریبه یا صحبتی اندازد یا در میان ما و گشت  
گشت که در این باب ذکر شود روز ششم شیره اندازد و گشت  
از جانب وزارت عدلیه اعظم ما بوسینده ما مورخه ششم در این باب  
و اینک در در بخانه استاد لیزه خیال و اطفال بسیاره شد سرف  
و مار گزیده از در میان گزیننده باشد است از بودن در خانه  
کله و گشت استیضاح غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم  
باز غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم  
لا يزال حالت درین دستا و تقید و تار و آستین و در سیر راه از روز  
چون ما مورین طلوع شد من معشوم متفر فرموده میرزا محمد غا بوسینده از روز  
در خانه ام هر دو سوم بگشته ای باب و غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم  
نفره بطور شرم گشتم در مزه بران متفر غمختم با کله غمختم غمختم غمختم  
روز در تصرف و غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم غمختم

دسته اول فرستادم هر دو کوم از خانه بجا آمده بسیار باهوش و جوانی یافتند  
و آن فوجها و هر میرزا را هم وارد حاضران در هنگام ضرورت آوردند و کلام  
شد در در خانه بقدر میرزا مصطفی و دوازده ساله آن از مال دیوان است اگر است  
بعده است جدا که گفته اند اگر در حق بودیم بسبب این باقی بماند

میرزا خلیل از وقت تخریب رسیکانه که بود

شیخ نورمحمدان امیر دیوان

میرزا خلیل نورمحمدان همان وقت مرحوم

شیخ نورمحمدان هنوز هم زنده است

میرزا خلیل که نورمحمدان دیوانه نشد بود

شیخ اگر گفته ایم نورمحمدان دیوانه نشد با اینکه در کار عصبانیت  
نورمحمدان

میرزا خلیل نورمحمدان از میرزا ابواسمیر بود و از آن نشد است

شیخ زینب نورمحمدان از میرزا ابوالکلام را هم بر آورد

نورمحمدان

میرزا خلیل اتحاد و یکدیگر در میان بیند و بکلام نورمحمدان

نورمحمدان از دوازده ساله است و آن نورمحمدان که زینب هم میگویند

شیخ نورمحمدان از یکدیگر هم میگویند

میرزا خلیل نورمحمدان میرزا مصطفی و کلام بسیار کرد و چون او را می  
از مال دیوان در پیش میرزا ابواسمیر مطالبه کند

شیخ این چه هلاکت کویا و بعضی است است سر هم نشد زینب را تا آنکه میرزا  
میرزا خلیل پس این گفت و تصویر بر لوحه میرزا ابوالکلام گرفته با یک مهر و کلام

خانه او بایست نزد

شیخ جناب میرزا احمد که کاغذ غیر متصوّر آن بود میرزا ابواسمیر در میان با

و کار متصوّر خود میرزا مصطفی نموده هر کار میخواستند که در دست نورمحمدان  
نظر هر عملی در نصیب و آخر هر دو ساله در کینه و مالک نورمحمدان به نظر نورمحمدان

صاحبش ضرر بر دیوان طلب است

طلب دیوان

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

بیرز اخید زرق و معلوم در یکجا نه بازده نضر نوسید و کلام

از تون کثیر میرزا ابیالم حرابیت انهمه اختلاف عمل شود

شیخ من که از علم نوسید کفاح و بلا اطلع و هم غنم و هم غم و هم نوسید  
کسیکانه را در جامع اطله بیاه باهاست بر بند و بکونید چه غم زنده باک  
به بقا کار میشود و طلب غلغله از احوال بعین اگر درت از عهد بر او خرد

بلا و سنگ گشته

بیرز اخید کعبه و پاک نزلت ان هم در در بر مفا شود

شیخ با سبب شنبه م نضره فقر مهر تا صاحبان ارشته و در نگر

از اربیه انرام بجز خود و ابد و عیاش و عزت نه در خصم این اکر

عظم و صغر جناب و زینت و جناب جابر و بر اکت با این کزین کار میرزا

عبادت به در این زمان و نهاب لفظه و خصاک لفظه در افرخ از یک

با نشان بعد است این نضره را معلوم نه

بسیار از این کتاب در این کتاب است

بیرز

بیرز اخید شامجبت شیخ نضره میرزا شامجبت

شیخ از نوبت به خلاف قاصد مدخله فرموده در نوسید از نوبت

بیرز اخید مرفرانید میرزا اکر کسیکانه نه این صرحه از عهد نضره در نوسید

سر کار میرزا ایک بعین انا فرج کرده ک نیکه مطلق است نوسید بر نوسید از

فضائل در کور کار زاد و میرزا حسن در علم نوسید غمیه در این نوسید

در نهار مرتبه از علم عوام ترن بر او بود میرزا رضا نوسید جناب الموده

در علم نوسید کایج بوده و از اجوبه ماهر نوسید است چگونه میشود بر احوال نوسید

داده شود در زجمع و خرج آن او اطلع به هم رسانده

شیخ تمهید جناب اطلع میرزا رضا از علم و دست و صم همین طور در

و این ورق در کشته بر این جنات سر کار میرزا مصطفی این ریش نوسید میرزا

افوا کرده بطور رود امیان کار اکتف و کول زود و عباره رهنم و نوسید

در پیش جناب علام الموده مهر طالع و

بیرز خلد بر ملا این فصل هم خیا تا زک و نازک و لفظ است به بنم سرگزینا  
سید اولی سید با صدق و در هر روز در رضا کوه

بیرز خلد بهر زک که سرگزینا اوده و فارغ گشت نه نون یکان با اطلاق کتبه  
مردم و بعضی هم سگاه دیگر زک بیرز ابا کلام نیز متصرف است مگر در این  
بیرز اقا محمد شیرازی بیانه و در خود انا بنامه میرزا رضا فرستاده که سبب سرگذشت از نوکر  
فاجایه بطور آنکه در هر وقت سبب غم خیر ضرر حاصل شود عذر الهی هم اولی خیر قرار  
و نفس او را خیا سلف تا وقت مجال است باید کار پیش برد و از آن جمع کرد میرزا  
فرد را قصد و فکر است و تمام عهد در ملاقات مجلس و در حضور ابا کلام شود و در  
بنامه کتبه کتبه نوشته و نوشته و در نوشته لایحه سبب شد و اقا سوا اقا سوا  
ثم قاموا قرا من کتاب الله و معتبرین در فصول امکانه تقریر گشت به بزرگ این خیر قرار  
ز فارغیانه

بیرز خلد بیرز بیانه همه نامه هر روز خلد

بیرز خلد

بیرز خلد با کلام همه نامه هر روز خلد بیرز خلد  
و مکتب گشت و در فصول امکانه تقریر گشت به بزرگ این خلد

بیرز خلد فصول کتبه را بعضیانه

بیرز خلد فصل اول کتبه و اقا میرزا رضا با هم صحبت عیان  
قسم اقامت هم مجید به معجزه با کتبه کتبه ازین بعد لطیف و عیان و اتحاد  
گشت نموده بر قرقره فعل از کتبه کتبه با کتبه یا اخبار آن بهم در وطن  
و رضیون آید و لکن در خط و نشانی شریک بهم بعد در حقه از متعلق کتبه کتبه  
و کتبه حق طلق لایه ز رضا بوده فصل دوم کتبه کتبه  
که با هم نوکر و سبب کان کسان میرزا رضا بر سه سبب معین در بقا نشانی نه از با  
بواجب بود و اطاق تمام با صحبت دیگر و عیان سبب معین و عیان از دیوان اقا  
نظر همه با زما بر سه حضور و عیان آنها شرط عیان است و سبب در حضور کتبه



بهر کتف نشود فصل سیم که میرزا رضا از بابت معارضه بیشتر شرط میکند  
 که هر قدر کسب لشکر در هر دو اقوام و نوکر و سبجان خود را تا رتب مرتبم با  
 غلام نویسی غلام ششمین با نیابت و نجایا که در هر غلام در برات دیوان  
 نبوی بهان اسم کتف است محلا ان نسیم و یک لشکر شود و وجود آنها شرط است  
فصل چهارم طریقه معاینه نمودن در فرسودن حضور یک یا چند نفر اندر آنکه  
 در فرودان مرستان و نوکران ایشان تعریف از قبیل مرض منزل یا نامور  
 تمام منور و محرر دانسته در بقا نشیر با قله گوشتونه یا از حشو عکس مرضی نمایند  
فصل پنجم هر دو نفر از آنها و سبب در دریا متجاوز از رصه نوکران در  
 دیوان ایالت و باطل بهتضار و تیار این و غیره گفته شود غرض بیشتر است  
 و بیست است اما منوکر از طرفین در بقا نظر نشیر نیز در وقت ولون نخوده در کتف است  
 بهان هر نمودن کتف کتف است محلا در بنا بکاشته و کتف با میرزا گویند  
 در خانه مشایخ است

فصل ششم بر هر دو لازم و فرض و تخم است در حضور و غیاب  
 کد کبر از حضرت جناب علما و الله الله یا مکر و کتف نوشته و کرده ام را  
 و اجبر در نوشته کتف و کردار هر دو نشیر و واحد و کلام مستجاب و پروردگار  
 و یک قب در دیوان و دیوان شریف و نموده باشند  
فصل هفتم آنکه با این معاهدات و تفصیلات نهکانه نماید از برای  
 و غلام و سبب نشیر از بیع حضور و حرم و بهر دو باب او سراج و سبب  
 یا بد است خارجه غله و غیر نصب مگر آنکه این دو نفر باید مطالب در  
 آن باشند و این معاهده با هم در دراز و نیم ضلع منظر توی سلسله و  
 در در کتف است در خانه میرزا مصطفی کتف کتف است که در کتف است  
بیرز خلیل حال مطبوع دوم و اول بنظره از برای مکر  
درب است  
شیخ تعدس بقبر ایست سلسله است بر شکر کرام است

بیرز خیلد کپور که نه نماز و استبه و میرزا رضا هم از  
 سرفه کتبه زارد که این جمع را در تحقیق بواجب ذکر است و فوج متوجه  
 رکابت می توان با نسیب کار کتبه است نه بخلا اینها زود از غلام گریه و است  
 شیخ نمیر و دیگر که از خمر و کف خرس اتحاد و یکا طیفه در آن یک  
 حالت خود را می بیند و این یک مختار از جانب علما المراد در فضیلت مطول  
 بر اثر شریع کردم باز شد که سنجید که حرکت با هم می کند حرف بی موقع نیز با حق  
 میرزا مصطفی هم با یک سو هم را ام برده در ذکر سینه و در بر با هم هم  
 برت میرزا رضا سید به میرزا رضا هم کتبه که از کرده جوید که سکه نقد است  
 کتبه است بره در فضیلت کف و الله تعالی ان و آن چه تا هم کتبه  
 میرزا خیلد درت می فرساید و اینه دارم قمره در نه و کتبه در  
 نسیب بیان نماند نه در خط کتوف نه حکومت مشهود و نصه دست در نه  
 نقره در جلا راه از آن خمر نیز بطرک آدر سینه از آن است حسن حال و در

بیرز



خند مال انار است و با زار و عریب آن در زمانه پیش غلام و ندید که کتبه  
 و حکم منسوخ و معدوم و ایداکه کند از نشان نزل  
 شیخ معدوم قطع است آن نه در چون ملک آرا در ریاست کتبه که عار از کار بود  
 هم خیال کرده اسباب با غلام آلوده کتبه و نگاه دست از آن در زمانه از  
 انداخته از صاحبان و زنده دیناف و بچه جوازش چنان غامد خمرش سار  
 و قد دان و طاس و شمعان ساخته نه  
 میرزا خیلد انجنت خیابان است تا با حق خود و نسیب فرانس کتبه  
 مبدعه فکر سر حرم نایب سطره در در غلام کتبه و بر یک از اینها نظر سخن تر از  
 بعالم بر این سینه بیان نماند  
 شیخ نسیب مشهور است در میان غلام در کتبه و سینه همین قدر در هر جا  
 دید کتبه بر روز خمر بر کتبه سردک آنت با سربوط کتبه دیوانه ام یا خمر بار  
 میان مکه در هیچ آنم شنبه از بار تو کتبه کتبه و کتبه نماند خمر کتبه کتبه

بیرز



این مطالب در صورتی که کسی در مقام تحقیق این فقرات بر آید تسلماً از رفع غلام  
 از مظلوم بعد نیاید و شران خبر انحراف از سر غلام و عملی که گناه نرسد غنمی بر او  
 اعلای شده زاید از کسید و نگاه بر از توان در از مال و دیوان برده و تحقیق از وجه  
 ایالت حیف و مشرب از عاقلین غیر نصیب دانیست شود و بر این هم بر آید <sup>عقل</sup> کلام  
 و در تبرک در همه ساله علاوه بر آنچه بقا صلوات کنند و مال و دیوان را بخورند از این  
 و نفعی بسیار که نسبت نکر در مقام تحقیق است و در خیال بر آنند تصدیق و صدور  
 که در این معادله سلام فارور این است <sup>مطلب</sup> در اوقات حرف کرده از کلمات بیان  
 که در نزد دیوان و ملک است و محققان در راه نوح برده و هر طور خورند حق فرز  
 وضع کفایت کرد هر وقت که بیداشد در تحقیق و ریشه بگوید یا در خیال که مال

دیوان مراجع آورند تا به هر کس بر چه بزند در مظلوم حرام است

میرزا خلیل

که بگویند که در مال قهر را حاکم بر او واجب غلام شمرده است و غلام وجه شرع دارد  
 اگر چه راست هاست فرموده و آنست که در معادله  
 که بگویند که در مال قهر را حاکم بر او واجب غلام شمرده است و غلام وجه شرع دارد  
 غلام  
 غلام



تجدید نهادن اقا بر کرده و به برات صلوات بر همه از مالیات دیوانه بر تسلیات خود  
 و ادب بیان فرماید

بخش محفوظاً از سر نهادن از خرد و تربیت لغز چون کجا  
 آشنا و شناسا و بصیرت که در دم بچه تا شرح میهم و آثار شروع در تسکین  
 و کلمات سنیام و بطور تحقیقات بیان صورت نوعی و وضع و کردار و سخن  
 و مولد و سخن و نشاء و نغز و عمل بر یک را بر کف غلام اگر چه از این عمر ذکر  
 خبر و کلمات که در میرزا خلیل غلام شمرده است که نسبت در آنند از این تحقیق بر نکر دیوان  
 و آنچه دریافت میناید خبر دیگران خراب میرزا و براه به وضع نماید و به شایسته بر سر  
 و اسم این سالار ادب و کلمات و بر واجب در رسم خود و هر شرح از شرع شود  
 تا خجاست بیعت و عهد اوت این مرد مسلم کرده قطع نظر از هر خلقت کلمه کتب  
 و سوار غلام شمرده است و غلام و شورا عسکر طبع در دستهای میرزا ابوالکلام و کلمه و کلمه  
 میرزا محمد باغ نموده بر سر از این نفر لغت هم میرزا دور بود و وطن واقع میسازد اللهم



۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين

والتسليم على  
 ائمة الهدى  
 صلوات الله عليهم  
 اجمعين  
 اللهم صل على  
 محمد وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت على  
 ابراهيم  
 وعلى آل  
 ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين

والتسليم على  
 ائمة الهدى  
 صلوات الله عليهم  
 اجمعين  
 اللهم صل على  
 محمد وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت على  
 ابراهيم  
 وعلى آل  
 ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين

اللهم صل على  
 محمد  
 وعلى  
 آل محمد  
 كما صليت  
 على  
 ابراهيم  
 وعلى  
 آل ابراهيم  
 انهم  
 كانوا  
 صالحين



بیرزا محمدی سرشته دار

۱۰۰	۳	۱۰۰
۱۰۰	۳	۱۰۰
۱۰۰	۳	۱۰۰

بیرزا خلیل این نصیحت را هم نفیدم و در آخرم واجب نیست که

بجیب هم میرزا محمدی بجا حدیث شود و بنیاد محمدی سرشته دار است

شیخ بنیاد محمدی بر وی شکر است سابقا عرض کرد که این در حال

بود که عهدیست که انفراداً با او باخ و بسبب تعاقب رحمت الهی در شمار اولاد او

و عشق و المومنه هر یک برایت استخوانه میگردند و در مرتبه مضاعف ماورائهم است

عزاد و کفایت در ریات ملک که در عارضه کار بود و در جلاله مغز است

کلمه سخیلان با یک تله بک دیوانه بکند که در این بوجوب و بوجوب سرشته دار است

در دراز بر سال خدمت بکوب و در حرارتان ببارک با و محبتش در حق میرزا محمدی

بیرزا خلیل میرزا محمدی را من ندیده ام معصوم و جداست بسیار زیاد با میرزا اکلم

باشد بوجوب و بقیه این را در حق آن برقرار کنند

شیخ میرزا محمدی جوان است سنا نخبه ادان بازده و شازده و شایسته

بزرگ و اندازده بران غا کتوله بسیار بختی و در موضع الرضع و بختی قوت غالب

و غذا شایسته روز را و ذغال نیم سوخته و تنباکو سرشته دار که نیم سوخته است

با کلمه طلعه آمد به سله همان ملاحظه بفرم و بشیره و سیاه بیات نیم کلمه میان کلمه

است بسیار

بیرزا خلیل با بیانات بشیره و بختی و برت او با کبریت و حکم بوجوب

با دیوانه استیکه فرموده قوت غالبش تنباکو سرشته دار و ذغال است ذریه ای

خردن ذغال و تنباکو سرشته دار غیر عادت و مناجات بستیق شبر و قمع اعظم

در حرف ان چگونه است از زنده میماند

شیخ تنگس که کلمه است بر قدر نفیسه و بشیره شایسته از فرجه کبر

در آن بخواص لا دویه نوشته اند عطر است ه از اخر زهره سیاه من خرد خرد  
انصاف سیمه و صابون در رفع ضرر آن تنبساط کرده هر وقت انصاف را خورد عطر در  
که رفع ضرر و اذیت از ملاسکه تخصیص کرده به خورد و از مردن او دویه میشود نیز از

به زهر استعمال و غائل تنبساط که مصحح است باس کرده

بزر خضید سبجان آینه با جمال نه نوشته بودیم زرقه و غائل زرقه سبجان

شیخ خدا الکفایت شوخ می کنیم

بزر خضید بفرماند این مجهول هم مسک شود

شیخ بیه شمع

بزر خضید بیه شمع که ام است

شیخ بیه شمع بیه شمع است

بزر خضید بیه شمع را سکه که بتوان خورد

شیخ بزر خردان زرقه بنا کو ذوق مال و شمشه را زرقه پیرا سکه

بزر خضید بزر ابرو اسیم بیا از نظر نظم و کفایت نمود

شیخ بسیار از آن بزر که در کمال منقوت و در بزرگی از خرد نمود

شاید بزر مصطبر حاکمه و خود خرد کرد و پشیمان کرد و بزر که هر چه از بزرگی

و به بزرگان برین و خود زرقه هر نهایت انصاف و پشیمان دویه بزرگ بزرگی و خیال

اگر نوشته بود از آنکس ترا خارج کند در کمال نظم و کفایت بلکه از آن بزرگی هر چه در بزرگی

بهر جهت و زرقه و از نظم و آنگاه اگر در هر وقت بجهت و با حق شمع با انصاف از بزرگی

بصیرت برین و این بجز در هر چه بود و بزرگی منقوت است در کمال نظم و انصاف و اردا

و کسی بر سال در نو کرد و در وقت زرقه و بزرگی بجهت و بزرگی حکم دویه و بزرگی

و تحقیق قطع استقوم او را من قطع المهر و کمال بزرگی است

بزر خضید در هر یک بزرگی از آن بزرگی را بزرگی که بزرگی

بزر خضید بزرگی از آن استحقاق بفرماند کمال محسنات عمل و دانش

شیخ اگر در دست بان انصاف کفایت نمودم و ضبط کنیم و از آن بزرگی هر چه است

از قول تو ناستوده و لاف: ز نغمه زار عمر باصعاف: خراج ز تمام عقود و اشتر  
 دور از زره و رسم جل و انصاف: ز نغمه چون تو آبخونیه: کرد بر سر نه قاف قاف  
 تا خنه مجلس می نهند: لانه بخود از اوف و للاف: نسبت بر ارکان بزرگست  
 چون زردوز است و بوریا باف: کر بر سر نه زور زشت: تقسیم شود بصنف قاف  
 از بهر جوان و ننگ و پانته: کافیت بجهت بی باصعاف: خواهم که نظم اشعار سازم  
 جمع اشرف: کاشخو و کاکه: دار ز خلف جوشم لطف و عطف: ز لاکه بر زار  
 نسبت بر سر نه ز ننگ تاناف: ابجضرت صدر اعظم ملک ازین شرح علوم جز  
 اصحاف: ز رصیت بر در جهم را این در پیش منبهر و در قاف: ز نغمه در  
 از صحرایان قبه صحاف: قطع و حریص و شوم چون او: نادیده کسی بر سر سیاف  
 این قطع بر ارباب و درم: بر سر نه زار از کتاف: حدیث گشته بر سر کور  
 بقال و بفر و بنس و علاف: فتح نه تمام و قافیه مایه: ناسته هر صاف و کاف: نغاف

که نیم نغمه زار و مسته: صاحب نظران بجهت اطراف: که بر سر و زار و قاف: کور کور و کور

بیر ز خلد: این مهربانم معده: و دیگر لفظ با نیه  
 شیخ: میرزا حسن پیرشت که کسیر کز: بهم مشرفه غلطان لغا: کجا

بر کت  
 بر کت  
 بر کت

میرزا خلد: درین خبر مرا حزن است: یعنی دو ایله و درده دارم

شیخ: فیض نیه

میرزا خلد: اندر آنکه میرزا حسن خطراست: معیت کتک در آن او و ده

تبع سال است غلام ز لایست: منشی: ز نغمه ساله چگونه غلام نویسی

شیخ: در ره شب تبر طلک است: الشیعه سعیده: بطن امه و اشرف شفیق

بلخ امه: ز قاف و سر کار میرزا در عهد نو سیه: کسیر کز: قمار و کتک: همرا: او

طلک شرفانه و او: کسیر کز: در میان: صاحب: بر سر نه: که خا: نغمه

بهر بر ز اسیده: غلام نویسی: او نیز در جزو در آن است: خوله: که میرزا حسن



موجب شده تقاضای او را فوراً بپذیرد

سیرت خلیل این سیرت حسن در برات بسم شرف غلام

زشته شده که غلام خود را بجا نیت اگر در سه خفت در شرف دارد

از خفت در شرف در بقاء غفلت از غلام در سه طاعت است

غلام خود را با زبیر از سه دست نیت هر سه در شرف غلام بسم از سه کار شود

در سه است غلام نمرارد و غلام نویسی لازم دارد

سیرت خلیل غفلت خراب که از برادر بر او است در حق شرف غلام

در عقل لغات است در سه نفر را هم بخندد موجب نیویم در سکون

شماره اسم هر اخصی و اولی و دلیله از آنکه شسته این در سه غلام سیرت حسن

هم خصوص در سه شرف و کند در افواج یا فوج نصرت یا فوج اجالت یا فوج خاصه

در سه غلام هم در سه غیر است

سیرت خلیل در سه سیرت

سیرت خلیل در سه سیرت است مطلق حال زاده آنها از بر سه سان و بر یک غیر است

ان در سه شخص خاصه هر کار که در سه شرف است

سیرت خلیل در سه غیر است

سیرت خلیل در سه غلام شرفت بر لوزن و کیش که است

سیرت خلیل در سه غلام شرفت در سه شرف غلام سیرت حسن

غلام شرفت در سه شرف غلام سیرت حسن

سیرت خلیل در سه غلام شرفت بود و او در سه شرف غلام

در سه است سان دیدن آنها صره که در کار و در آن سه شرف غلام

هر کار که در سه شرف غلام شرفت غلام سیرت حسن

بر است سابق او از غلام

سیرت خلیل در سه غیر است

سیرت خلیل در سه غلام شرفت بر لوزن و کیش که است

سیرت خلیل در سه غیر است

بیرز اخید دیگر بقیه است

شیخ تا تابرد ز او قدام طفلی است بسین و در روز و ساله

بیرز اخید

دیگر بقیه است

شیخ بیرز اسیده با غلام نرسید از او خاتم تازه از نرسش بهر آن شرفی الله

بیرز اخید فرجه غلام و میرزا حسن غلام نرسید از ته است و نیز غیر شسته و حال از او

نقطه نرسید این دره و میرز اسیده با شرف است از ته غیر شسته با تازه در ششم یک در ششم

شیخ نموس با خطا صحبت کرد بر قاصد قرار یکی در ابر سید ابراهیم شمس و حضرت در گفتن از دیوانه

بیرز اخید دیگر بقیه است

شیخ بیرز اسیده با غلام نرسید فلان از او خاتم برکت

بیرز اخید

دیگر بقیه است

شیخ بیرز اباقه غرض غلام نرسید از او خاتم برکت

بیرز اخید مطرحه طوفان کناره بر زلف کهنه در جزه و تیات بقعه که با غلام نرسید

نا

شیخ نموس از کده تا بر او طوفان کهنه این میرزا اباقه غرض غلام نرسید از او خاتم برکت

خاتم و موسم طبع زودن دوزیر بچشم خاتم بسیار جیب فروان خاتم با غلام نرسید

کران کشت بان شرط سه ساله با کثر نقصان بقا بر جیب و بیدرت عرض تقاطع با کثر

و حال میزند میرزا اباقه بر جیب خود و کهنه از شرم راه در جیب و غلام نرسید از او خاتم برکت

از او غیب استخوان عرض تقاطع با کثر نقصان بقا بر جیب و بیدرت عرض تقاطع با کثر

و جمع رنگ و نمونها و حضرت غلام نرسید

بیرز اخید جانب شایع در کج کاه در از جیب با طبع غلام نرسید

و نمون در سنگ خاتم هم طبع در جیب

شیخ این استخوان در اعراض است نمون کاه غرض غلام نرسید از او خاتم برکت

استخوان با برت و کبر و کفر از او در پیش من استخوان کاه غرض غلام نرسید از او خاتم برکت

بیرز اخید استخوان در اعراض است نمون کاه غرض غلام نرسید از او خاتم برکت

اسحاق صمدی  
 باب سترخان طبعی نوشته بصره روز شنبه کوه من در سترخان  
 کربلا صدقان ضرر کرده این روزها نماندیم همه صحرایان و اکثر بلاد که در آن  
 الا سترخان نشود و سطر بود و اکثر دانشمندان را بحساب عمارت کرده و  
 کوه شکر و کوه نصر و کوه جان و سبز را جدا کرده است هر دو صحن در کوه با کوه شکر و کوه  
 و قار من غ کرده کاشی را کمانه م کوه در صحن خان میگوید به جواب سوال سترخان  
 و در خوب از آن دور است که خرابی بالابوده است سترخان را نیز بسیار درین کوه  
 با صخره خان را روز شنبه کردم در همه ساله از بر این خانه و داشته باغ و توهم بوده  
 و قلع بیک ملک کوه سال و ده تومان قهر بار بکند و خا محض با هم من فرستادن کوه  
 اورا و از دم در صخره خان بنام شرف این صخره را بنامه در نهمه تومان من داده ام  
 حکما با بستر تو مان بر این کوه سترخان چهره و الهه است و در  
 خجالت بشد خراب جوان با سینه من خا کوه و سترخان و سترخان و سترخان  
 صدین سترخان و سترخان کوه در برابر صخره کرد و دم اگر این سترخان

خوب در کف و همه با کوه ساله ان شال چهره است فرستاد خراب  
 و در کوه بیک اقا و جان مهر جان و مهدی جان به قاعه من میکنم و خراب  
 و غلام کس کوه در دستم از نرسیده و باب و قلع بیک نایب نوشته بود  
 از چهار مهر سکا میکنم کوه ساله خوب با کوه طرف ابرار کمانه با یک الاغ  
 خوب که از بر سوار من کجا بخورد کوه او کوه نرسیده با قلع نرسیده سترخان  
 بر باب اورا لایه بنویسد چهره اورا عکس کرده و باب مهر بیک نوشته بود  
 کوه ساله با قلع نرسیده بر باب مرزیا کوه کرده است چه در صحن در  
 از کوه ساله بنام سید من بر باب اورا با قلع میگویم زیاده کوه میرزا سید صمد  
 شامین شایسته نوشته و قلع اورا در این کوه تمام کن اگر غمخور  
 طو در کوه این صخره بنامه با سبب چهره ای به صورت از تو در بخش نوشته باغ کوه  
 خرابت و باب خانم حاجی فاطمه بنام کوه صمد و ام هر کس که جواب کوه  
 خرابت و نوشته ام نرسیده و باب سترخان با صخره خان حکما که تو میگویم

میرزا خلیل وقب عیال کی دل کو تمہارے دست و پا

شیخ در محنت پر بھرنا دوت خیر غلام صبر و حکمت باغیر نیکان با وجود

برہند با تہ این قیاس

میرزا خلیل دیکھنا

شیخ میرزا بکرم نضر کی دل کو برے

میرزا خلیل دیکھنا

شیخ میرزا خلیل نے عمر خاندان کو کھیل کر ہزار ہا نضر برون نیامد

یعنی لکھ کر است و از مرد و چشم با تہا مرے

میرزا خلیل کوہ با تہا ہم باید کہ سب خانہ بواجب بود

شیخ یا این میرزا ایلکیم سرزشتہ دل زینت و تہذیب برک بوجہ تہذیب

این خاندان کو کھیل کر و خاندان خاتم است

میرزا خلیل از این سلسلہ محنت و شہم دیکھنا

میرزا خلیل دیکھنا

شیخ میرزا اسید خاں کی نضر و تہذیب

میرزا خلیل آخ آن آن ملک با لو افسوس صد ہزار نضر نعت

بر این دنیا ہر سہل عہد زینت مرغان کا تہا نضر و نضر بوجہ

شیخ کہہ نضر

میرزا خلیل کھات رحمت شدن ظہا سبنا تہذیب جان کا نام

معتاد با عبادت و شاد است تہا و تہذیب از بر لو

شیخ میں کتم ظہا سر خان رحمت

میرزا خلیل شاز نضر بوجہ نضر نضر نضر

شیخ بس توقع داشتہ بوجہ ظہا خان سپردا اسپہا لہ نضر نضر

نوکر و ذمات بندہ بر شہر و اسرا با و نضر نضر نضر و نضر نضر نضر

ہا کہ شود ظہا خان زین و خیر کتہ او نیت کہ نضر نضر نضر نضر

میرزا خلیل

نفرش بر قند و بوی سحر بر سر نه شکر طهارت خان بخانه نغمه در بوی آب آنها  
باقایان نغمه رحمت نشد و آنکه من کاکتم و طهارت خان رحمت

سیرز اخید در زنده طهارت خان به طار بوی حبس به کر طار کوه

شیخ کران در سیستان نغمه رحمت سها لار و سیستان نغمه است  
که نو کرد بان را با لوزن ایلیان کنی تولد و نغمه کند

سیرز اخید بس

شیخ ان برات عهد مرحوم سها لار و امیر تومان و شهاب الدین و غیره  
که محقق شمس بود و مظهر خدمت اگر که تصدق سرخ اگر بر بار بود با دوم

قاید داشت ان بوی حبس نو کرد عرق او بود اگر او لاد در نغمه و طفل صغیر  
گور و داشت قور از بوی حبس نغمه منبر با و داد و سرخ و باقیه را بوی حبس نغمه

قاید سید لعل لادن با لکه نغمه در نغمه قان در لکنان که نغمه در مظهر بوی حبس  
بیرنه اگر صد نفر دیگر هم غایب و نغمه با نغمه و نغمه نغمه نغمه

سیرز اخید دیگر نغمه

شیخ سیرز از ارباب غلام نو سیر طند نغمه نغمه ساله خانه زاده و  
چون طذرات بوی حبس نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه

سیرز اخید بیرون نیاید بر مکتب  
سیرز اخید دیگر نغمه

شیخ سیرز از مجید بیک نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه  
سیرز اخید

سیرز اخید سیرز از مجید بیک نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه  
اگر بیک است نغمه نغمه

شیخ امین درق که کشته شده بخانه نجات  
سیرز اخید که سیرز از مجید بیک نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه

شیخ با مجید نو کرد نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه  
و کدک

موجب اعتبار و وزیر باد است تعالی است بسیار است در منزل و فایده علم  
و علم آمدن و مجمع کار با استخار و سبکدوش و تحقیق و کسوف و غیره  
و اینست که است حرکت قمر که بر صاحب منصب و علم و شرف و قاطر و سلاطین

نقد صاع لکه بایر و دات افایر لکر اسد نیر نامه

بیرز خلیل بر باب و بکیرت بسیار خوب تقاطع اب بجم ما خنده  
کیف تقاطع با هم او باید برات صادر شود

سرد که خرافات معتقد اگر تصاف باخ و مقام نما خریاست

بیرز امجدی یک با سلا چهار تقاطع بود

بیرز خلیل حرا

بسیل لکه انتر اب بر روز قایمید و لند در حساب بود  
این همان میرزا امجد بیگ است که در تاجیکستان قبل از کجی سنجی است

بیرز خلیل

دیرغیب

بیرز خلیل

سرخ

بیرز دنان غلام کور

دیرغیب

بیرز خلیل

سرخ

بیرز دنان میرزا امجد بیگ است و کعبه زاده بر کاخ نام  
وزیرت در شهرها جول رحیم میرزا امجد بیگ است و میرزا مصطفی محمد رفیق رحیم  
بسیار عیبه عرض کرده میرزا امجد بیگ رحیم است و عمر در شهر است بر او و صفت  
صرف نو خیزند که بر او زاده او اسم و ارشاد تا بنام او است عاقله منیر و حوا  
انرحم کبیرن رحمت شرد اینست ام رحیم منیر کعبه و ارشاد در این شهر است  
یا قد خواجه عاقله او را معروضه شد بزبان باز را نهاد و عاقله کردست نما حرا چنانچه  
اینست که با شصت سال بر او است و میرزا امجد بیگ رحیم است و کعبه زاده بر کاخ نام  
بسیک درین آستان در عهد کرام و شش خلق کعبه زاده بر او است و میرزا امجد بیگ  
بر او است حق آرا بنامیه هم در آنها منیر و کعبه زاده بر او است و میرزا امجد بیگ  
دیر ارشاد بیگ نزل در عهد حضرت امیر خرف اگر به بلاد و صدر علم و ارشاد

ملازمت و دیدن خویشانه عارف شون سر کار قائم معلوم جان به در پنجه ارباب بود  
 نوشته شود در عهد ملک در از بجهت کز ارباب جوهر خرد و خرد و خرد در حق ارباب  
 در پنجه بزرگانانست عرض غ

میرزا خلیفه میرزا مصطفی میرزا محمد میرزا احمد زاده  
 غنی خرد در تعلق بلذرت که ام و میرزا میرزا مصطفی میرزا حسن گورانی  
 دینه روح زاکر این میرزا محمد روح بو باز در اول مسکن به نیسا با میرزا احمد زادت در کور  
 برد و یک هم نزل

میرزا خلیفه در آن وقت که از آمدن از تبریز خراب سال از گذشته  
 مندم منظوره از تبریز است که با تبریز و بزرگوار و پرباشا و اجناسه در دله با آنکه  
 در آن وقت که بیست زکارت است به پنجاه پنجاه روح میرزا محمد بان فرستیده

میرزا خلیفه همیشه روح میرزا احمد که اعلان محرم محرم سر کار میرزا است در تبریز کور  
 طبع افعال و سیاه و لاغر است که کس تا کبر باریت از رخ آفرین و در دنیا  
 صورت و طبع فانت بدها و در ده بجهت که بر آن که بر نامش اول وقت بیخود بود که تا جای  
 چشمش کبری بود از قد بلند چون در کور روح میرزا احمد که در میان مردم بان نهاد  
 غلام

در این کتاب  
 میرزا احمد  
 میرزا احمد  
 میرزا احمد

نموده اند و در خود اسیب برین هم این فرساق این که را بنسند مذکوره نیست را مانده  
 که در او با بغا این غول میان را نیکوخت این گرفت و از آن نظر و در زان بقره و زان  
 صاحب چهار صد هزار تان زن که لاشه خانم و همیشه غار مسجوده نویسد به بود و خار مسجود  
 میرزا خلیفه ده... بنام شعر نام بر ملا ذکر فرموده با این شعر خود نشانده است

در اقتضای است گفتند که لکه جان خاطر مایه بر بر قبا نوله بر دیگر بنامند  
 میرزا محمود غلام شریک است  
 میرزا محمد سعید کت  
 این هم برادر دیگر که خانم است در سر روح میرزا احمد زاده

سابق الذکر میرزا خلیفه دیگر بنامند

میرزا زین العابدین است در کت  
 این جوان دیگر کت  
 این هم بر روح میرزا احمد است در خود مکه بود در حق او

میرزا خلیفه دیگر بنامند

بیخ

بیرزا کبرخان نام

بیرزا خلیل

مرتضای اسم غیره اسم لقب و کنیه نام خطا

بیخ

این هم بر رحم برزاهم شکر نوس و بعد زاده خانم است

اشفاق و درانت این بواجب در کتبخانه باور داده است

بیرزا خلیل

درانت و تقاضی از به بابت

بیخ

اندک کلمه بعد زاده زن تا بگویم شکر است تا آنکه مادر او نیز زاده

زاده خانم مغرب الهاد است خرمشها زاده است فرات سیم لاکه او هم در خود و در انت

مرحم برزاهم است که بواجب با و اجاد در دنیا کار بریز از بسبب ضبط فرموده و کلم

خانم بواجب و حیا در حق او در کتبخانه منظر است

بیرزا خلیل

حسن خست و نعم از حد است از این بصر

و دنیا و حال قدرت بفرقه خاتم ثانی تحقیق عجب نور خرد در حق این خانم داده باشد

بخی خداوند سبک نظر احاطه در عالم و حال و کردار و شمار طایفه و سلسله خویش

بوده همه سوادها و الواج عجب خانم تسقط و بخار و در علم و کمال است من کرد

سینم که شریک زده خانم خانم یا سبکانی او بعد و دم آمدن صاحب نظر تالی بر

بیر

و حبه بودم

بیخ

نمردن کس بر حسن کور بر حسن کور

و مادر از بیستم ذوال و کشتن نیش از به سبب زاده او باغ و گلستان

که با صطیح زنها هر کجا صاحب قبل منفی نظیر بنو هر حال که در میان کله و نماند

از بیات بخشنند بزرگتر مطیع میوه ایست که تو نملد و تسقط خانم در مورد کمال

در تسقط و مختاریت زن فندی حسن در حق شوهرش ستا می کرد است

بیرزا خلیل

بخی خدا در عنوانات صحبت با نام سخن فریاد

اکنون شده عیم بیان فرمایند زن فندی حسن کت بوضه از صحبت

بیخ

در پیش نمایا بد است و در این معجزه

بیرزا خلیل

سرسالت و با به نیا تا خوش دارم فوکل است با طام

و ارادت نه هم سر و زلفت زده زده از به دارم از این بیانات و تحقیق و اطلاع

از زوایات و با هم شوق تو تودر هم از فضا با مردم کت ره جولا از به و فرقه یا

کلمه فصیح که کت مندرجت محروم نفر است

بیر



سخن  
 سخن صفا و ذات خدایه من است بر این خیز زنده و برادر با خود صید تو باد  
 دانسته این است که از صبح تا بالک گفت از نظر خاطر ۲۰ به کار و عیالست از چشمه زلفی است  
 روزگار زلفت که آتش مشغول مهر و لب بریزد صغیر و کون و کرم کالی هر دو در نظر است  
 میرزا خلیل  
 خدایه بر غایت خیال و در حق این خمر افروخته  
 چون خاطر کبرین متعلق باست کجاست زن شهید حسن این است عاقله کجاست بر منصف  
 سخن در حکایات آمده در نفس بقای شهر عشق حسن ز یاد داشت در کمال و جرات بر آن  
 چون غمزه و دلانه این است در چشم عشق سحر سحر هر چه در خنده دل از زهره و زهر  
 روی مسکون روی روی چو آب نوبه کجاست موی بر صفت و باقی شهر حسن  
 جان قاطر شسته زن و فریفته خانم بود در بضمون تا از نظر نظر سخن از خوشنم بود  
 زین اول زین سایه در منم و این زن را با استمال مهر و دلاک در همی یا آن خانه  
 منزل داشت کمال دنیا و رفقت بهار و خصوصیت به شیر خمال قیاده با هر طر  
 ریخت و در آن ایست به باطلوبت و جان در همین مکان و خانه را شتر قشمت و از سر غم و آرزو  
 ۱۰ امیران برخواست با شوهر کنت بقضای در برابر با و همسر و در مات زان شوهر کنت  
 جز آنکه بسیار با اسم و رسم و با هم لیکن و دشمنان این صحت و کم معاشه مرد با برادر است

ای محمد کز دل

هم صحت معاشه باخ همان بشود همان بخواد بمنزل مردمان برود تا تو هم مردمان  
 ایستاد از هر چه در مردان خود بشمار مرگت نظر از تیار و درن همان بجایه خطه هم  
 زحمت و سخت نوبت و لا بجهت آنگاه هم دست در قیاس بر چو آ و هم برین و در غن و با بر کاس  
 مهانه در کون زن کنت معاذ الله من ترا بنظر من مکارم این فقره را که تو با شستند زان  
 کمال است حق من شرم و در هر قدر زان عهد کجاست و خارج مهانه بر آن تا جان درن و در دین  
 دارم نهایت نه که در بر هر کدم مردان آن نخته چون کله نخسته کنت فردا غدن و فضا را غن  
 خواهم کرده شب بخانه آینه زن تمجید را زان شهر نموده در کمال استسلا کنت خوبت از هر دو ک  
 در همی یا آن و عیب بخوبی مرد قهله و خزان خام کنت خراب دیده که کز آن کون  
 زوق ملامت مهانه را بخانه فرستد هممانان کون اخبار را که در کمال حرف و عوت زده  
 دست کینت صحت و خطا هر چهار استخوان و مندرت از بر زبان جور باطن در استقامت نفس با جان  
 و قبوه سار مستقیم باشد از کون بخانه خود که در کمال از آن بکسته جان مهانه پوشید هر دو  
 صفای در در بخانه بر زبان نهال هممانان دیگر حاضرست بعد از صرف غم بصورت نشسته و از  
 کون کسکوه به مهر خاطر و نضر مجلس و حال آنها بود کنتن که قشند مهر دلاک را هر شوش بود  
 و کجه تعاریت با خانم نعل در آن در خط صحت نه چنانه و مع لعل از جابر و حیات و قیاس

اگر چه من زبان بر خیزد خست به یاد و بر کوه حسن کوه در میز شرف را آینه نماند و از حرکت است  
 دکان تفریح مطیع فخر در غنچه شرف و تخم آنجا یاد بر دهن رفت دید در باغچه راه تفریح خرم  
 و با بر دیگر سر را آن دیان فخر نموده پیش رفت به استلا همرا ایگر در دهان حیات و ملک اصلش از  
 فرج خانم کشیده بخاک فرار از غنچه شرف حرکت او معان دست نه آن خیز من زبان بطرف معان  
 واقع شد صله از دکان بخت تو فرج خانم آمد چون تو فرج در و زودت در آن بر وجه چون اگر  
 ز فرج سر دهن که استلا که فرار و جان فخر به شمار کردن که در فرج از غنچه شرف در آن  
 آن ز فرج سر دهن ز فرج بر معان فخر تا استلا که نماند رسیده در اصل و در در راه ملک بخت تو فرج خانم  
 مر حبت هو خیر و طاق خانم شد دید خانم در کلک تفریح بود و بسته خود از بسته ز خشم که  
 بود و در غنچه در صورت انداخته بعد از غنچه شرف شرف شرف در نهایت طابت و استلا خانم هم  
 نماند بید فرج و غنچه خانم حبت و کرام تا فریاد خست و خانم با خیز من سر زده در کوه  
 معان کن طاعت کرده جمعه را در غنچه شرف فریاد زده استلا که در دکان و غیره بخوانم حبت  
 از دکان و غنچه خانم طاعتش در دم و تو جانش دادی من اصلش را با یک کرده در غنچه شرف  
 با سالت نماند رسیده و با هم در در استلا در غنچه شرف اگر در غنچه شرف استلا که در غنچه شرف  
 ز قیامت بفرماند از آنجا که کنم و کلمه که اگر استلا که در غنچه شرف به بنید لکله استلا که در غنچه شرف  
 بخانه از زبان مر حبت بنام و غنچه شرف عقی می کند اگر غنچه شرف بکلمت حاتم

شیخ حاشیه تفریح و آن زاده یکدیگر  
 میرزا خلیل و در وادار و ختم در وادار  
 شیخ بر بهر در و غنچه لغت از کجا بر شاه معلوم من این غنچه را در وادار میگویم  
 میرزا خلیل من اگر هیچ یک از شما هم تفریح را شناسم آنان در کوه را  
 نزد یک خانه مرحوم مشیر لک مشیر لک کتب است  
 شیخ بهر در وادار در کتب و در این لازم نماند تفریح و آن زاده یکدیگر  
 حبت فرموده خانم از کلبه او با هم بود و در غنچه و با غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه  
 کتب در است و هم با آن نو که در غنچه شرف غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه  
 غنچه را با و رسیده غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه  
 میرزا خلیل در کتب تفریح  
 شیخ بجهت یک رصف در کتب  
 میرزا خلیل بجهت یک رصف در کتب در کتب میرزا خلیل در کتب

شیخ نور کفر کونام بر طوطو

بیرز اخید کره کفتم این بهره را کجس دیده لذتش کرد بنا به

شیخ ابنه اینچیزها از کفر با ترات بر هیچ یک بهره نبرد که با کسی سفیدمان

بطوری در آن سکا به معتبر است آنان که سکا به نگاه کنند که کجا میگردند از کثرت قضا

در وقت فاقم

بیرز اخید کواز کربان نه نه چه این حد است نه تیره صد لغات فاقم

شیخ نزد کربان استاده و صفت بهتر مت زارت

بیرز اخید وقص رات میگوید

شیخ بهر شاد و سروا و جان میگوید

بیرز اخید تعدله که رای کربان نه نه را فرعون از به خیر لذت ترات

شیخ اندر گرفتن دعای محبت از سلمان و پیر و نوب دریم آردید که با

زمان ابا تحسین با طاعت نوب میشود در باره زن از جسد خردن نوب خردن

غزل

عطف کسبیه و گوشت با کنگ در میان فرج که نشین کباب کردن و بشوید در کله

هو حکم است نبات و شیرین روی خورند ستم آردید که با غش نصیب فرج در کاس است

ترتیب کردن چهارم آردید که با سباب جان نهنوت و نحر و صلابت صلیت

آمال کردن و بخوردن و آقا زاده و لدون پنجم در پیش کردن زمان بطوریکه اگر کرد

مرض عین باغ آید در نوب نشین شربت که کثرت با نهنوت بیکانه و فاقم نهنوت

نشستم نه انداختن و زلاله بر نظاره قسقا آرد روز بهان تا زکات و کباب است

انتم خاسر انتر و فقه ملک و ملک است بر وضع مخصوص است و نهنوت بطور

نهم در عین ملک نهم که در نوع قر با فاقم نهنوت از نهنوت خردید که خردید

و فرود زده و خرد که کشم هر اندک نهنوت نهنوت را بر کله سبیدن

بیرز اخید مشخیا آردید که قر نهنوت و نهنوت است و ان این من ذکر کله نهنوت

و نهنوت در خرد قر نهنوت نهنوت نهنوت نهنوت

شیخ از موضوعات تازه است و ان نهنوت در نهنوت که کله نهنوت واقع است

بیرز اخیلر بغیر این معنی شود

شیخ غافورا در سیرت اهل بیت من دو کسب آن کردن ضایعات و سیرت ای  
استم باز خط سبک است و هم راه حرف سوز بر استراحت بر چشم خود بر نیزه نشسته  
پس روی کعبه نگاه خواهد داشت

بیرز اخیلر این نصیب در فقهیه است که هر کس که در کتب کلامیه  
شیخ است... اگر در کتب بود تا کسب شود که در نزد

بیرز اخیلر حدیث

شیخ در روز و به حال ضایع هنوز که بگذرد در دستها چشم خود بگذرد  
بمعارت نمود چون مشغول تصایح از اینجا بیکه جرب تنها طایفه و قوا را نیزه کرد در  
از حرکت در این جمیع راحت و غیر لازم است که اگر کفر فاج سیرت در غایت خود  
خوبه و حال از خانم حرکتی فاج سیرت در حدیث کسب کرد که است چون سبب در این  
الاصحیح مشهوره او از زمانه و صبح از عصر با او ایجا بر حرم سیدالارواح سیرت ایجا  
دعا

بیرز اخیلر بغیر این معنی شود

بیرز اخیلر قیاس است میگویند

شیخ خدا کلمات شرفی که در کتب معتبره در حدیث و کتب معتبره در حدیث و کتب معتبره در حدیث  
در هر یک علت آن عرض را حدیث سیرت در کتب معتبره در حدیث و کتب معتبره در حدیث  
بسته بدین حدیث حسن است که شریف است که عالم با خانم که حکایت بزرگ خواهد  
خانم است که هر مانده صبیح کوه سرکار سیرت از این قوم لوط کرده بر  
در سیرت باز در بنامم در روز و آید با خواست اظهار تنگی بر کار سیرت  
که از این نفره صدمه و از زجاری صحت کفر کوه در حق با صله و قاج  
و بعد واقع شد که هر یک حدیث است با اسم خدا لاقا و انجم و نم  
این که جمیع او فرمود که هر کس که است به سیرت است

بیرز اخیلر پس همیشه باید و لکن همیشه در وقت مجامعت بر کار سیرت  
حاضر باشد و هر وقت که در وقت صدمه بوجود آید اولاد سیرت

شیخ عبدالحق سر کاف نام طهارت که این کار پیش از این بود

که با آن نه نه قبل از وقت خبر که ه حاضر باشی این شب که زنی که نشسته باشد  
چهار از دست زده سر کار قایم شود با خانم تصایح است این بزرگواران نام است

بزرگوار بزرگوار سر کار سینه و دیگر فاطمی سر کار آفاق کبیر بنام

شیخ در حق است و معارضه کار بر سر نه و بر رویا و علمه از فرموده بود  
فراستگینند در صبر که کربان نه نه هر حرکت و بغیر از این خود دستور است

باشد دیگر حضور که بگذرد نه از دست سلف میزدین نفره

بزرگوار بزرگوار اگر این طهارت عجمه زیاد کم بود میگردیدین

من طالب که بگذرد نه نه ام

شیخ سراب جوهره و عجمه مدد معاش است نه مایه استخوان در هر کس

که اولش این نام عرض میکند و او انجام میدهد عجمه

بزرگوار بزرگوار دیگر بفرماید

بزرگوار سر کاف نام طهارت که این کار پیش از این بود  
که با آن نه نه قبل از وقت خبر که ه حاضر باشی این شب که زنی که نشسته باشد  
چهار از دست زده سر کار قایم شود با خانم تصایح است این بزرگواران نام است  
بزرگوار سر کار سینه و دیگر فاطمی سر کار آفاق کبیر بنام  
در حق است و معارضه کار بر سر نه و بر رویا و علمه از فرموده بود  
فراستگینند در صبر که کربان نه نه هر حرکت و بغیر از این خود دستور است  
باشد دیگر حضور که بگذرد نه از دست سلف میزدین نفره  
اگر این طهارت عجمه زیاد کم بود میگردیدین  
من طالب که بگذرد نه نه ام  
سراب جوهره و عجمه مدد معاش است نه مایه استخوان در هر کس  
که اولش این نام عرض میکند و او انجام میدهد عجمه  
بزرگوار بزرگوار دیگر بفرماید

شیخ عبدالحق سر کاف نام طهارت که این کار پیش از این بود

بزرگوار بزرگوار سر کار سینه و دیگر فاطمی سر کار آفاق کبیر بنام

شیخ در حق است و معارضه کار بر سر نه و بر رویا و علمه از فرموده بود

فراستگینند در صبر که کربان نه نه هر حرکت و بغیر از این خود دستور است

باشد دیگر حضور که بگذرد نه از دست سلف میزدین نفره

اگر این طهارت عجمه زیاد کم بود میگردیدین

من طالب که بگذرد نه نه ام

سراب جوهره و عجمه مدد معاش است نه مایه استخوان در هر کس

که اولش این نام عرض میکند و او انجام میدهد عجمه

بزرگوار بزرگوار دیگر بفرماید

در کتب نام میوای بگوید

عبدالحق سر کاف نام طهارت که این کار پیش از این بود  
بزرگوار سر کار سینه و دیگر فاطمی سر کار آفاق کبیر بنام  
در حق است و معارضه کار بر سر نه و بر رویا و علمه از فرموده بود  
فراستگینند در صبر که کربان نه نه هر حرکت و بغیر از این خود دستور است  
باشد دیگر حضور که بگذرد نه از دست سلف میزدین نفره  
اگر این طهارت عجمه زیاد کم بود میگردیدین  
من طالب که بگذرد نه نه ام  
سراب جوهره و عجمه مدد معاش است نه مایه استخوان در هر کس  
که اولش این نام عرض میکند و او انجام میدهد عجمه  
بزرگوار بزرگوار دیگر بفرماید  
در کتب نام میوای بگوید

عبدالحق

بزرگوار

در حق

فراستگینند

باشد دیگر

اگر این

من طالب

سراب

که اولش

بزرگوار

در کتب









میرزا خلیل همان میگرداند غلام نویر اسکات و جمعا

شیخ با همان میگرداند قرضا و همه است

میرزا خلیل دیگر نسیب

شیخ غیر غلام سیاه آقا لکیر مراد است

میرزا خلیل غلام سیاه جگر خرد غلام مراد میگوید

شیخ کرم سارده فیما بین آقا میرزا رضا و دیگران ذکر کرده اند

و باز ندان و جواب میگویم

میرزا خلیل خطا شد و گرفتار است

شیخ میگرداند بعد از این مراد است

میرزا خلیل عجیب ترین مضحک و امم خراب و غیر فرقه میرزا بعد از این

در خرد اسمی معموله بود آینه سنجوا بهیچ نوعی در داغ صحت نیابد

شیخ خداوند گناهات تو فرستیم

شیخ جانم سابقی پشانه از آن وقت میگرداند بعد از این هر میگرداند

غلام نویر خانه زاده زن آقا لکیر لکیر است که لکیر مراد است فتم نکات

کرد آقا صلح در کتبه کان علاقا بود چه نریه قسور فرمود که غیر نویر میگرداند

نویسد و پسرانه ختم اوله میگرداند سید محمد راه الدان چهارده ماهه در سن زنیگی

هم مراد بود چه مانع کتبه کان علاقا مراد میگرداند هر دو است

میرزا خلیل چگونه جزئیات این کار را این نام میگرداند

شرفی و طبع بهم رساند

شیخ سینه مالک باران که نام و بار در میگویم اسباب تهر آن کار

در قدرت سازش میگرداند ضایعات هم بخواند و هر میگرداند منتهی ضایعات میگرداند

بهر میگرداند نویر که تحویل میگرداند دیگر چگونه طی از ضایعات طبع بهم میرسد

میرزا خلیل چگونه میگرداند طبع

شیخ غلام اگر چه سوار در میان است غلام در تهر و حیات نشسته اگر سالیان

حضرت بک نشود سبحان و کبریا که اوصاف ظاهر در درازت است  
وزن مسکین از آن در روز قیامت سبزه بعد از این و غیره است در قرآن

ماوراء النهر و غیره

مسجد خلیفه راست فرقیه تحقیق این مطبوعه لقب می کند

خیابان کفایت

خیابان است

بیرز خلیفه یا در تصویر که در علم رمل و غیره علم عربی است

علم رمل و غیره لذت است همان قرقر خلیفه است

باشد از وقت معلوم هر چه جناب می بیند این نیز سال در کتب آمده است  
این حرازده بطور خاطر جمع است

با کف نشود انعام در میان کسان و لیکن خود قیامت هر چه می بیند

بیرز خلیفه  
بیرز خلیفه

شیخ عجمی اسم خان جلد نه

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

بزرگ خدیو  
بر ملا در صبح الاحد فریاد فرمود همه عوام بسند و بوی  
برنج و خمر علیه الرحمن را سرور و تقوی و زان که آسید که هر که بگوید که در وقت غم و غم  
بجز در سینه از تمام غم که بگوید آن خردی هم قدر دزدی نمی باشد بر عاقل و عاقل

و بدان بقدرت میخواند یکدیگر  
شیخ علیه الرحمن خان این طوری با زنده نشود معتقد که در این عرصه

سفران موجب و نشد و بعد از وضع درم نوزده تومان و کله در دست فرمایند  
بزرگ خدیو  
خیابان مسافه فرستیم هم به این جهت که در سفران بیست و نه

شیخ علیه الرحمن خان در سینه تان جلا فرود و در شرف از صاحب کوزه کوزه فرود  
با خود فریاد که در کل وقت که از آن نمی شود هر شرف مردم فرود هر شرف صاحب کوزه

نقد و بخورد و در این فرود و در شرف که در سینه تان بیست و نه تان بوجه در وقت فرود  
برنج فرودم از نو کار در در غلام نوشت و بدان بزرگ خدیو است و در اول و خود در وقت

خارج کسب کرده به و در تمام جرم و بیگانه خود و غلامان در کبر

بزرگ خدیو

بزرگ خدیو  
شیخ علیه الرحمن خان این طوری با زنده نشود معتقد که در این عرصه

شیخ در وقت که خدیو در غم و در وقت که غلامان با این کسان در این  
در فرود نوشته بخورد و هر که در ملک است فرود از هر مایه تنوع و غایب نشد

عقل و در وقت که در آن وقت که با عاقل که عاقلی از آن که در وقت  
مانی سفر در سینه ملک نامه هر که در کار و کله در زمانه بیگانه و در کله در کله

بهرت فرود نوشته به در آن سال الاحد ان غلام که با آن آب زنده  
خرد و در زمانه کله غایب هم به سینه تنوع بقا بوجه و بیگانه است

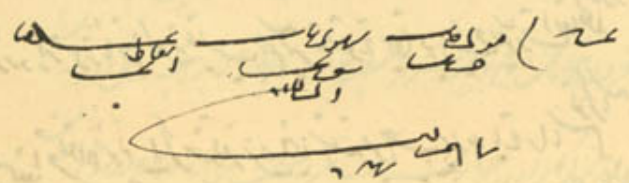
میباشد از غلام نویی اگر چه فرود آنها تنوع بوجه می باشد با با غلام نویی  
و کله در کله در وقت که در آن غلام بیگانه و با بیگانه و بیگانه و بیگانه و بیگانه

و کله خود می باشد با بیگانه و بیگانه و بیگانه و بیگانه

بسم الله  
ارزوات این معنی است عجب اگر شرح از لفظ این معنی  
اسباب مدخله احسنه فلهم الله

شیخ  
بواجب و غیرت است سلاسه یا نوده تقاطع با غلطی نامور  
کافی صاغر فقه حقا از این صفت بنام یا نمیکویر که ام وقت غلطی نامور  
ارکاب است ای داغ گفته یا با تفاوت و اسباب ناروا و بولان زده  
دو مان عوی تقاطع بگیرند از این گفته نمیکویر که  
کجا است ناحیه که در علم تقاطع در حق آنها صاغر عوی

در حق و غلطی نامور از کافی و بیاق بنامه نجفا



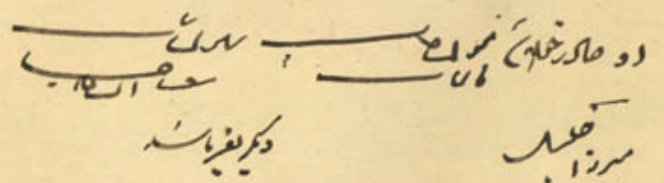
بسم الله  
ذکر بنامه

شیخ  
توجه تو را بنامه از این بر این نام مرا از حق بنامه و نه خدا مستطاعت

صاحب  
بسم الله  
ارزوات این معنی است عجب اگر شرح از لفظ این معنی  
اسباب مدخله احسنه فلهم الله

شیخ  
بواجب و غیرت است سلاسه یا نوده تقاطع با غلطی نامور  
کافی صاغر فقه حقا از این صفت بنام یا نمیکویر که ام وقت غلطی نامور  
ارکاب است ای داغ گفته یا با تفاوت و اسباب ناروا و بولان زده  
دو مان عوی تقاطع بگیرند از این گفته نمیکویر که  
کجا است ناحیه که در علم تقاطع در حق آنها صاغر عوی

شیخ  
بواجب و غیرت است سلاسه یا نوده تقاطع با غلطی نامور  
کافی صاغر فقه حقا از این صفت بنام یا نمیکویر که ام وقت غلطی نامور  
ارکاب است ای داغ گفته یا با تفاوت و اسباب ناروا و بولان زده  
دو مان عوی تقاطع بگیرند از این گفته نمیکویر که  
کجا است ناحیه که در علم تقاطع در حق آنها صاغر عوی



بسم الله  
ذکر بنامه

شیخ  
توجه تو را بنامه از این بر این نام مرا از حق بنامه و نه خدا مستطاعت

بیرز قید  
اسم تازه یعنی عجمی است نه اسم گرجی  
مسلم تازه ام الله

این میرز است به میرز باقرت سابق در شیراز  
بیر قایدیت در فرست قامت قد شرفت بسیار آمد در زین کلمه  
این قایدیت در حال بد بر قائم کرده هر چه بیانه عرفه ملل شیده

که از عقال خانه زنده عبار او خوانده بود میانه ای کلمه در اینجا  
مهر قان تهاب الله و متولد شود نایب فضل حق و معانی او تبار دیده معلوم  
از و اجمه و هم رسالت نبی قادیان بسیار باری او را و لغز و  
بیر قایدیت در حال زین میرز باقر میرزا الله در اوست قامت اعلیٰ خانم فرموده در  
در قوه قایدیت در حال زین میرز باقر میرزا الله در اوست قامت اعلیٰ خانم فرموده در

اباب با زور و در محض روشی این طفل تا میگویم از برای او در کلمات بود  
بیر قایدیت در حال زین میرز باقر میرزا الله در اوست قامت اعلیٰ خانم فرموده در  
بیر قایدیت در حال زین میرز باقر میرزا الله در اوست قامت اعلیٰ خانم فرموده در

بیرز قید  
به نام این لغات از کار خردان است و با در  
جراسیندا اللهم یا جلاله در این کتبین نه است در زینده قضا و تقاضا  
بیرز قید  
بیرز قید  
بیرز قید

نصیر این نصیر از این مملکت در میان اسما و کلمات  
فهم الله و اسرار لغات در این عباره مریض و ناخوش است و سفاک است  
در ناخوش و خواب میرزا به چشم را با هم در چشمش در زینده چشمه را  
بجای علامه در حضرت این اسما بطور خاص علامه علامه علامه علامه علامه

بیرز اسم عرین و لفظه نظم مسکنه از دست سائز مع خاشاک است  
از اسما کلمات را بر اینشور از خواب علامه الموم حرف این صلا زاده بر  
نصیر کلمه در میرزا اللهم چه مفر و کلام استحقاق و سعادت تیره را با حجاب  
بهر الله من میداد اسم را ششام با زین ضرر ما و رسید با او این ضرر زنده

یکس با آن گزین موقوف شمس با زین صلح شود ریات کلمات با و موقوف صلح

بیاک این به ایس و روباه باز کار کنز زانده به یار میرزا ابراهیم سید زکریا  
بر دست بایه بوی خوش معطر از عطر معرول مسیح با گلشن برین و فرشته  
بمسک کونز زانده که هر چه مسکند اگر در خوش محفت حکم در باب او بنویسد از عطر  
خلاف از صفت یکتا آن با اصل او زانده و پستاند در دیگر اثرات

میرزا ضهر <sup>دورات</sup> <sup>صالحه</sup> <sup>الله</sup> شایع شریعت و مرد که در خیر نیکنان و مصلحت طلبان است  
نه کان نمیدانند از حالت این میرزا اللهم اطلع علیه و ما جمعه و جده  
با و ضرر خوارت و خرابه با الله و محفله لکین صلیع کار و صلح جلد او را

فرمایش بفرمایند  
شیخ <sup>ب</sup> <sup>مضمون</sup>  
دوخته با آنه و غیره نهید اما حال آنکه گفته اند نه عراق بوده  
و ما چیز معین و یقین برین شود خواه کتبت حالت علیه السلام را با آن  
و خطه خط و خط و در آن سیر محضات آنچه بر او عطا است در کتب محرمه است  
چنین است و حدیث و خرابه بر این میان با الله است و او کار در اسلام و غیره



هدایت عهد که آن احقر بر این آفتاب و اموات به بر آنجا بر این وقت  
میرزا ضهر <sup>من</sup> <sup>از</sup> <sup>تا</sup> <sup>بهر</sup> <sup>اطلاع</sup> <sup>دارم</sup> <sup>نقصید</sup> <sup>خواب</sup> <sup>آن</sup>  
بجایزه زانکه از انبساط و امن لذت آراه چاره جوید را کنت که مسکنم تا نیاید

خواب را که از آن لید که میرزا ابراهیم <sup>اگرچه</sup> <sup>نمیرسد</sup> <sup>مصطفی</sup> <sup>صاحب</sup> <sup>چهار</sup> <sup>صده</sup> <sup>مهر</sup> <sup>سال</sup> <sup>از</sup>  
و ان ریش نهند و ان قسمها در وقوع و ان بیست هزارت قرین <sup>صالحه</sup> <sup>کوله</sup>  
و او کار را به طبع نکال میرزا ضهر

شیخ <sup>ب</sup> <sup>مضمون</sup>  
خوبت این با کار میرزا ابراهیم <sup>مخاطب</sup> <sup>انور</sup> <sup>هدیوت</sup> <sup>در</sup> <sup>کتاب</sup>  
برساند <sup>از</sup> <sup>شاه</sup> <sup>ملک</sup> <sup>بسی</sup> <sup>چشمه</sup> <sup>عظام</sup> <sup>در</sup> <sup>مرد</sup> <sup>جهت</sup> <sup>بیطع</sup> <sup>و</sup> <sup>نیت</sup> <sup>خیر</sup> <sup>امام</sup>  
چونست که بسوی کبر کنخ بر سال حلال است و بر این نوب حرام

سینه ضهر <sup>ا</sup> <sup>خت</sup> <sup>نیت</sup> <sup>عجب</sup> <sup>فرموده</sup> <sup>در</sup> <sup>تعیین</sup> <sup>صحت</sup>  
شیخ <sup>تعیین</sup> <sup>نکند</sup> <sup>زایه</sup> <sup>بر</sup> <sup>این</sup> <sup>تا</sup> <sup>نفس</sup> <sup>در</sup> <sup>از</sup> <sup>روح</sup> <sup>کا</sup> <sup>در</sup> <sup>نفس</sup> <sup>باید</sup> <sup>ببین</sup> <sup>حالت</sup>  
آؤقره بخوانند بجهت بر کینه نود  
این نشان کند را وقت و کرام



۱۸۷۱

Handwritten text in Persian script, likely a library inventory or record. The text is arranged in several lines and is somewhat faded. It appears to be a list of items or a record of a collection.

خطی - فهرست شده  
۹۶۵۴